

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

محمد رسول الله که درین زبان فرخنده آواں المسمی به نسخ

۱۳۲۲ هـ

الاحسان

۱۹۰۵

دارم

ناقص

دول ادا

کرم

کرم

کرم

کرم

کرم

کرم

کرم

کرم

کرم

کرم

کرم

Darul-ul-Ihsan  
دارالاحسان

Press  
Muhammad Hanif  
Lahore

1322 H / 1905 AD.

64 pages.

Asl - 62

قربانیتش را بیصاحب منشی کتاب گزینید نشر اجماع کتب

در مطبع منفید عالم واقع لاهور طبع گردید



۲  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على ارسوله محمد وعلى آله وصحبه اجمعين  
بدان اسعدك الله تعالى که اکثر مردم درین روز گار و گرایی و حرص و فتنه داز نماز و روزه و

زکوة مال باز مانده اند و خوف خدا و رسول از دل خود برداشته و خوردن حرام و  
و غیر بیان و اوارند و حق همسایگان نگه ندارند لهذا این شیوه پند عظمت از جند از زبان و  
اللسان قطب زمان مولوی معنوی میان عبد الله مقبول و ارا لا مان بده ملتان  
کتاب اسباب المغفرة دلیل الاحسان جمع کرده در قصبه بصره خوشاب تشریف آورده  
فرمودند این فقیر مسلمی به مستقیم دل غیاث الدین ساکن قصبه نمکسار شاگرد میان عبد الله علیه  
استماع یافته عبارت شکسته در قید قلم آورده و جمع ساخته است بدان را اشتیاق و محبت  
و شیطان بعین از محک گریزان گرد و از استادان دقیقه شناس و علماء  
برین کتاب خطای واقع شده باشد عتاب نکند و بنظر عاطفت صحیح بکند  
نیت لهذا چند اجزای نامرتب برائے یادگاری درج کرده شد  
اول در توحید باری تعالی باب دوم در دست حضرت

صلی الله علیه و سلم باب سوم در فضیلت و صف چهار یار کبار باب چهارم  
خلق الله و حق قبیل و ... و همسایگان بجا آوردن باب پنجم در قناعت و محنت و فقر  
حضرت محمد مصطفی علیه السلام باب ششم در خلق حضرت پیغمبر صلی الله علیه  
باب هفتم در منع کردن زنان مسلمانان از شرک و بدعت و مذکات و روم باب هشتم  
در فضیلت و ... و در و دماء و غیره و در او و تطیقه و حکایت چنین آورده اند که رسول  
کریم صلی الله علیه و سلم در مسجد مدینه نشسته بودند با جمیع اصحابان که سده کس از قوم یهود  
از شهر مدینه منوره صفت اوصاف حمیده پاک آن سر و خطه شینده اراده آمدن بخد مت  
کردند و هر سه یهودان در دلهای خود یک یک سخن مخفی اختیار کردند بر این شکل اتفاق  
میوه گفتند که اگر این راز مخفی را معلوم کنند نیم که ادنی الحقیقت پیغمبر از زمان



برحق است و خداے ایک است اگر بر تقدیر این حقائق ملامت معلوم نخواهد کرد پس او دعوی  
 پیغمبری خلاف میکند هر سه را از دل خود یا یکدیگر آگاهی نه کردند و بود اول در دل چنین نیت  
 کرده بود که چون روز قیامت شود خداے تعالی قاضی گردد و چنان باشد که الله تعالی  
 اول ما را سلام دهد و یهود دوم در دل خود چنین خیال کرده بود که چون بمیرم و مرا  
 در گور دفن کنند و چون روز قیامت شود و اگر بر خیزم تمام صورت و لباس من بر صورت  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم گردد و یهود سیوم در خاطر چنین خیال کرده بود که مراد من همین است  
 که خداے تعالی ارواح مرا در وقت مردن بید قدرت خود قبض کند و فرشتها برائے نزع روح  
 نزدیک من نباشند پس هر سه کس همچنین خیالات مقرر و مصمم کرده بجناب حضرت رسالت پناه  
 رفان شدند هنوز قریب نه رسیده بودند که وحی جبرائیل علیه السلام در رسیده و گفت یا  
 رسول الله خداے تعالی ترا سلام می دهد و بعد تحفه در و در ستاده فرمود که از قوم یهود و خدا  
 می رسند هر یک را جواب موافق سوال بدی و گفت کافر یک پوشاک سبز دارد و دو ستار سفید  
 سر مراد اول اداین است که روز قیامت خداے تعالی اول مرا سلام دهد کافر دیگر که دستار  
 سبز پوشاک زرد دارد مراد اول اداین است که چون روز قیامت شود و از گو بر خیزم صورت  
 و لباس من مثل پیغمبر صلی الله علیه و سلم شود و کافر سیوم که پارچه سفید و دو ستار  
 سفید دارد مراد اول اداین است که چون با و مرگ رسد خداے تعالی ارواح مرا بید  
 قدرت خود قبض کند لیکن فرشتها نزدیک من نباشند پس متبر جبرائیل علیه السلام از  
 آمدن هر سه بهودان و صورت و لباسها واقف ساخته برگشت و رفت بعد ساعتی نگه داشته  
 بود که آن هر سه یهود بخدمت فیض رحمت رسول علیه السلام در مسجد آمده حاضر شدند خاموش  
 نشستند پس با حضرت صلعم هیچ سخن نگفتند برائے انیکه مارا گفته چه جواب خواهند داد آن  
 کافرے که اول قول خود گیت کرده بود که خداے تعالی بر روز قیامت اولاً مرا سلام دهد  
 رسول علیه السلام و در آن نزد خود طلبیده گفت که مراد اول تو بحکم آلهی پیش تو اظهار می  
 کنم و بیان نمایم پس تو بر من و بر خداے من ایمان خواهی آورد و ادین ما اختیار خواهی  
 کرد و مسلمان خواهی شد گفت یا رسول الله من قبول دارم و مسلمان خواهم شد آن  
 حضرت فرمودند که آنچه خدا من خیر داده انیت من سمع اسماء الله تعالی و یقول بحلاله  
 یقول الله تعالی فی یوم القیمه السلام علیکم باعبادی از شنیدن این کافر



اول ایمان آورد مسلمان شد و کلمه طیب خواند لا اله الا الله محمد رسول الله -

کافر و گنجه که در دل خود این خیال کرده که بعد از مردن من صورت و لباس من مثل صورت پیغمبر علیه السلام شود رسول علیه السلام اورا نزد خود طلبیده این جواب داد قال بنی صلی الله علیه وسلم من قام تعظیم العلماء جعل الله صورته و لباسه <sup>مثل</sup> کافر نسوم که در دل خود این نیت کرد بود که وقت مردن من روح مرا حق تعالی بید قدرت خود قبض کند اورا رسول علیه السلام نزد خود طلبیده فرمود من قرأ الکرمی بعد کل صلوٰة مرة یقبض الله روحه بلا واسطه الملئکة و هر گاه هر سه یهودان از زبان گویش نشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم جواب با صواب شنیدند به خاسته قدم مبارک گرفتند و نزد مسلمان شدند و کلمه طیب گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله پس مسلمان تابانید که ذکر جل جلاله عجب نعمت است باید که شب و روز ذکر آلهی باشید و نیز حدیث قدسی است قال الله تعالی من سمع اسما من اسماء الله تعالی و یقول جل جلاله امنه الله من عذاب الفزع الا کبر معنی چنین اند که کسی که بشنود اسم از اسماء الله تعالی و بگوید جل جلاله امین گرداند الله تعالی او را از عذاب فزع الاکبر اگر کسی پرسد که عذاب فزع الاکبر کرا گویند جواب بگو که چون روز قیامت قائم شود حکم خدا تعالی بدوزخهای درسد که از تحت زمین بیرون آیند و چون از حکم خدا تعالی دوزخ از زمین براید از حرارت گرمی او گانوان و گاو میشان و پرندگان از پریدن و چریدن و نریدن بازمانند و چون دوزخ دویم از زمین بیرون آید جمله زنان را حمل ساقط گردند و چون دوزخ سیوم از زمین بیرون آید جمله کوهها سوخته شوند و چون دوزخ چهارم از زمین بیرون آید شیرستان زنان خشک خواهد شد و چون دوزخ پنجم از زمین بیرون آید پرندگان بازمانند و چون دوزخ ششم از زمین بیرون آید تمام مردم بهوش شوند و چون دوزخ هفتم از زمین بیرون آید تمام مردم در عرق خود غرق شوند کسی تا ساق و کسی تا زانو و کسی تا سینه و کسی تا سرش هر کس موافق اعمال و کرداری نمائے خود عذاب بیند آن کس که اسم الله تعالی شنید و از دل و جان خود جل جلاله گفت خدا تعالی او را ازین عذاب نهد و هر مومن را لازم است که این نعمت عظمی را غنیمت اہم دانسته و در ساز و دواز زبان خود فراموش نسازد -

**نقل است** که روزی سر مبارک آنحضرت را در بسیار سیاحت سحران وقت



حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ در خدمت آن حضرت درسی حاضر نشسته بود  
 خدا در آن وقت حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ را فرمود که کسی حکایت کند شش ایام طفولیت  
 خود بیان کن شاید که از کسی استماع آن در و سر رفع گردد و برضای اللہ تعالیٰ پس حضرت  
 صدیق اکبر قصه آغاز کرد که یارسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روزی از شهر مدینه بیرون میرفتم دیدم که در آنجا حرم  
 جمع شده شور و غوغا بسیار افتاده من از یکی پرسیدم که این چه شور است که این قدر مخلوق جمع شده  
 اند گفت یکی دختر و طفلی با یکدیگر محبت و دوستی دارند مادر و پدر ایشان را تنگ و خجالت  
 آید یارسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من شب آنجا ماندم که بار سر انجام دوستی ایشان به بنیم چون به روشن  
 شد پسر بقتل رسانیدند و در گور دفن کردند من ازین احوال حیران ماندم که آیا احوال من تخصیص  
 خواهد شد ساعتی دیگر گذشت که آن دختر از شهر بیرون آمد و پرسید از یکی که تو قریب از من  
 شناسی که کدام جاد است شبانی گفت که همون یار را که دیروز بقتل رسانیدند گفت بے  
 اے همون بود گفت فلان مقام که من بچشم خود دیده ام پس همان دختر در آن مقام رفته بر سر قبر  
 یار خود با ستاد و بنگاه رب العزت مناجات کرد که اے بار خدایا تو قادر می توانی و توانی که  
 معلوم است که میان دوستی صادق و اشیتم همانوقت بفرمان خدای تعالیٰ قبر یار او بشکافتند و  
 درون قبر رفتند و گوشه مقبره از قبر بیرون ماند یارسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من در آنجا رفتم  
 و بر سر قبر آنجا بچشم خود دیدم که زبانه آتش و فزع آنها را اثر نکرد و قتی که این قصه پیش پیغمبر  
 علیہ السلام بیان نمود رسول علیہ السلام فرمود که یا صدیق اکبر چه نیکو قصه گفتی که در و سر  
 من بفضل الهی رفع شد لیکن مرا نیز و در آنجا بر قبر آن عاشقان صادق ببر که آنها را بچشم  
 خود بنیم و کویف آنها را معلوم کنم پس حضرت رسول کریم همراه صدیق اکبر روان شدند و بر سر قبر  
 آنها رسیدند و بنگاه اللہ تعالیٰ مناجات کرد که بار خدایا تو اینها را زنده فرما پس بفرمان  
 خدای تعالیٰ هر دو زنده گشتند و از قبر بیرون آمدند پیغمبر علیہ السلام پرسیدند چه موجب  
 است که عذاب بر شما اثر نمی کند گفتند یارسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حق آن خدا که ترا ختم المرسلین اندوخته  
 آنچنان از گفت و دوستی با یکدیگر مشغول هستیم که هیچ از عذاب و فزع آگاه نیستیم  
 آن حضرت ازین سخن در تعجب ماندند و فرمودند که زبانه دوستی ایشان بعد از آن  
 بدین میتن شرف گردانیدند و فرمودند اگر شما ذوق  
 زندگانی دارید پیش حق تعالیٰ مناجات کرده زندگی کنانم در جواب گفت



که یا رسول الله صلعم قربانت شویم دنیا جائے مفارقت است مایان را درین مقام  
خوشی بسیار است و صل پایدار پس ای مومنان بدانید و فهمید که هرگاه از دوستی مخلوق تشر  
اثر نیکند آن کسی که با حق سبحانه تعالی دوستی صادق کند و روزی در ذکر مشغول باشد پس  
اورا آتش و درخ کے اثر کند ای مومن ترا یابید که همیشه در ذکر و عبادت حق سبحا  
تعالی مشغول باشی **نقل است** که روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مسجد مدینه  
منوره نشسته بودند با تمامی اصحابان صغار و کبار و عظم و حدیث شریف بیان  
سیف مودند که وحی جبرائیل علیه السلام در خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم درآمد پیغمبر از  
سبب بیان حدیث و وعظ بطرف وحی علیه السلام متوجه نشدند و وحی علیه السلام  
در دل خود و سوسه و کدورت بسیار در خاطر گردید گفت عجب است که کلام  
ربانی از جناب باری تعالی به آنحضرت میرسانم الحال بمن التفات نکردند همون  
وقت حضرت را از روی کشف باطنی معلوم و مفهوم شد که بخاطر جبرائیل علیه السلام  
که در وقت گذشت پس جبرائیل علیه السلام را نزد خود طلبید پرسید که ای کلام ربانی  
از کدام مقام بگوشش بوشش تو میرسد گفت یا رسول الله صلعم بالائے عرش یک قبه نور است  
بمثل حجره در آن جایک سوراخ است از آنجا بگوشش من آواز میرسد حضرت رسول علیه  
السلام فرمود باز نزد آن قبه برو و از آنجا خبر گرفته زود بمن برسان لیکن اندرون قبه  
نزد می چون بهتر خبر ائیل علیه السلام بموجب فرموده رسول علیه السلام باز رفت و اندرون  
قبه در آمد چه بیند که اندرون نور محمد صلی الله علیه وسلم است و حضرت خود نشسته اند و الحال  
بهتر خبر ائیل علیه السلام باز بنزد می پروانه فرمود و بر زمین و در و نمود چه بیند که رسول خدا  
صلی الله علیه وسلم در همون مکان با صحابان در حدیث و وعظ مشغول اند جبرائیل علیه السلام  
از معاینه این حال متعجب بماند و حیران گشت و شرسناک شد گفت که ای خدا یا از من خطا شد

**در معاف فرمایند باب دوم در تحت حضرت کسالت پناه رحمت**

بی بی عایشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہا حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوال کرد که چه موجب است  
که بهتر یوسف علیه السلام را از ایشان شستن و خوبی زیاده بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفته  
یا بی بی عایشه صدیقہ رضی الله عنہا صورت ما را خدا تعالی در میان بفتاد و هزار پر نور  
نهفته است اگر از میان آنها یک پرده دور کند تمام عالم روشن گردد و معلوم شود که چه قدر



خدا تعالیٰ نور بن عطا فرموده است حضرت بی بی عایشه پیش رسول اللہ بالتجاو مجز  
تمام عرض نمود کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدرگاہ باری تعالیٰ نیز بر آنجا طوطا بکنند  
پس آنحضرت موافق گفته بی بی عایشه بدرگاہ باری تعالیٰ عرض کرد بہ حکم خدا تعالیٰ ملا یگان  
را حکم شد کہ یک پردہ نور اندر من مبارک پیغمبر علیہ السلام بردارید ہما وقت ملا یگان پردہ نور روح  
مبارک نور کردند نور تجلی پیدا شد چنانچہ بی بی عایشه بہ چشم خود دید و اب نیاورد و از خادہ بدر آمد پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ عایشه را باز آئند زود و در خانہ کہ این آتش نیست این شعلہ نور من است  
پس بی بی عایشه را فرمود کہ آواز من بآں پردہ نور بردار من مبارک آنحضرت انداختہ  
شد بی بی عایشه در خانہ آمد رسول علیہ السلام فرمود یا بی بی عایشه را اگر خدا تعالیٰ پردہ  
دوم از رخ من بردارد تمام عالم شعلہ نور من سوختہ شود پس ہر کس کہ اسمی از اسماء مبارک  
محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم بشنود ہمون وقت صلی اللہ علیہ وسلم از زبان بگوید پس  
تحقیق اللہ تعالیٰ صورت آن بندہ مثل صورت پیغمبر علیہ السلام گردانند

### در فضیلت آیتہ الکرسی

روز پیغمبر علیہ السلام از بازار مدینہ مروان آمدہ سگ را دیدخواست کہ پیش او رفتہ احوال  
او بہ پرسند و کلام کنند کہ ہمون وقت اللہ تعالیٰ وحی علیہ السلام را بخد مت پیغمبر علیہ السلام  
فرستاد حضرت علیہ السلام را منع کرد کہ اے حبیب من این سگ نیست بلکہ شیطان است  
آنحضرت علیہ السلام فرمود کہ انہی اگر شیطان بعین است نیز از وی پیہرسم کہ چہ از خون میگیرد  
تا مرا معلوم شود کہ این بعین ازین چنین گزائیچہ مرا وارد و از کدام اسرگریہ میکند پس آنحضرت  
فرمودند اے بعین موجب گریہ چیست پس شیطان بعین گفت کہ اے حبیب خدا ترا معلوم -  
نیت کہ من آن چنان علم داشتم کہ چون شاگرد اول سابق دادے بعد از ہفتاد ہزار سال نعت دیگرے  
آمدی در آنوقت کہ مرتبہ آیتہ الکرسی در روح محفوظ نوشتہ دیدم اگر کسی یکبار آیتہ الکرسی بخواند  
جان او را خدا تعالیٰ بید قدرت خود قبض کند یا رسول اللہ علیہ وسلم خاطر من جمع بود کہ پیچ  
پیغمبر بر امت نازل شدہ است من امید دارم کہ تمام کس ہمارے من سو فرخ خوانند رفت  
در فراق من خواهند شد یا رسول صلی اللہ علیہ وسلم الحال حیران و پریشانم از آن روز کہ آیتہ الکرسی  
بر امت تو نازل شدہ است بنا بران خون از چشم خود میگیرم چہ کہ خوانندہ آیتہ الکرسی در فرخ  
نہ خواهد رفت در فراق من نخواہد شد پس اے مومن معلوم کن و یاد دار کہ خدا تعالیٰ



این چنین شرف و آیت الکرسی انداخته لازم است که شب و روز این نعمت را بخوانی و بتعالی  
نه باشی و قول شیطان الرجیم است که مثل من بختا و هزار شیطان جمع شوند خواننده  
آیت الکرسی را اغوا و گمراه نتوانند کرد پس ای مومن بدان در آن روز که الله تعالی آیت الکرسی  
را فرستاد و آن روز حضرت جبرائیل علیه السلام با هر مضاد هزار فرشته برائے یارب پیش میفرستد  
علیه السلام آمده بود و هرگز آیت الکرسی بعد نماز نجوحت بخواند و بهشت در ایستگرت این کلام ۴

### باب سیوم در فضیلت چهار یار رضی الله عنهم

روزی حضرت شاه جوان علی کرم الله وجهه بطرف گورستان رفت و استاده شد دیدند که ایک شخص  
از عذاب قبر فریاد میکند و الله فوقی ناز و یمنی ناز و یسادی ناز امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه  
چون او را در آن احوال دیدند که در عذاب قبر گرفتار است بروی هم فرموده و هما بخاوضو  
ساخته بعد رکعت نماز نفل گذارده و سه ختم قرآن شریف تمام کرده ثواب آنرا با روح آن  
میت بخشیدند لیکن هرگز عذاب امدفع نشد پس حضرت علی کرم الله وجهه بدین احوال متفکر و حیران  
ماندند که این بنده را بسیار گناه در پیش آمده که دعائے من قبول نمیشود و خلاصی او از عذاب نمیکرد  
و حضرت علی کرم الله وجهه از آنجا برخاسته به پیش پیغمبر علیه السلام آمده دوران زبان آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم اندرون مجمر شسته بودند که احوال آن میت حضرت علی کرم الله وجهه بیان فرمود  
که یا رسول الله صلعم امروز بطرف گورستان رفتی بودم دیدم که شخصی از عذاب قبر فریاد میکند  
من صد رکعت نماز نفل گذارده و سه ختم قرآن مجید کرده بروح آن میت بخشیدم لیکن آن  
میت بعذاب گرفتار ماند و عذاب امدفع نشد چون رسول کریم صلعم از زبان علی کرم الله وجهه  
این چنین احوال شنیدند هر چند که در حرم شریف خوش وقت شسته بودند و از استعمال این  
احوال بیقرار شدند بطرف گورستان روان فرمودند که یا علی همراه من بیامید و آن قبر را بنمایند  
تا احوال آن میت به بنیم امیر المؤمنین رضی الله عنه آنحضرت را در آنجا برونند چون رسول خدا  
صلعم در آن قبرستان تشریف آوردند چه بنید که آن میت را عذاب نمیشود هر چند نفخ  
کردند نیافتند حضرت علی کرم الله وجهه را فرمودند - مگر که آن قبر از شما سهو و نسیان شده باشد آن  
قبر دیگر خواهد بود حضرت علی کرم الله وجهه گفت یا رسول الله صلعم همین قبر است من آنرا کرده  
رفته بودم همان نشانی مست پیر آنجا حضرت رسالت پناه با حضرت علی کرم الله وجهه معاینه  
میفرمودند که جبرائیل از درگاه رب العالمین بطرف سید المرسلین نازل شده گفت ای پیغمبر علیه السلام



خدا تعالیٰ ترا سلام میرساند و بعد میفرماید که حضرت علی کرم الله وجهه راست میگوید که قبر آن  
بند همین است لیکن الحال صدیق اکبر برای عبادت و نماز و وضو ساخته بودند و بعد شانه بر ریش مبارک  
خود کرده بودند چنانچه یکسوی از ریش مبارک جدا شده بود چون باو آن مو را بر آن قبر انداخته از برکت  
آن مو مبارک صدیق اکبر تمامی گورستان را حقتعالی بخشید و آمرزیده است پس اموسن هرگاه  
حقتعالی در مو ایشان چندین برکت فرموده پس هزار رحمت بر جان انفضی که در حق ایشان کلمه  
کنند یا چیز دیگر گوید پس اموسن را لازم است که چون اسم مبارک حضرت صدیق اکبر بشنود از دل جان بخشیده

### در فضیلت حضرت عمر خطاب رضی الله عنه

تعالی عنه گوید

که در ایام زمستان خمره مبارک خود میدوخت و بر پشت ایشان از آفتاب گرمی و حرارت رسید استقامت  
شده نظر قبر بجانب آفتاب کردند الله تعالی براس پا سخا طر نور آفتاب برگرفت چنانچه سیاه شده عالم  
تاریک شد گو یا که قیامت قائم گردید چنانچه جمیع ستورات بنی است حضرت بی بی عایشه سوال کردند  
که یا بی بی عایشه چه حکمت است که نور آفتاب زایل شده مگر امروز قیامت آمده همون وقت بی بی  
عایشه در خدمت رسول کریم آمده ظاهر نمود که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم چه موجب است که نور  
آفتاب گم شده مگر امروز قیامت است حضرت صلعم بدرگاه باری تعالی مناجات کردند که یا  
آلهی چه حکمت است که نور آفتاب به تاریکی مبدل گشت اگر فی الواقع روز قیامت است من  
است خود را خبر کنم و تا دیب نمایم همانوقت وحی در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد  
گفت یا رسول الله صلعم خدا تعالی میفرماید که در روز قیامت نیست لیکن امروز آفتاب  
بر پشت مبارک حضرت عمر خطاب رضی الله تعالی عنه بسیار گرمی رسانید و ایشان نظر قبر کرده  
چون پا سخا طر حضرت عمر خطاب رضی الله تعالی عنه بسیار غریب است بان سبب نور و تابش آفتاب  
زایل گردد و ایشان رسانند شده بگویند و تحقیق آفتاب معاف فرماید من نور او را باز دهم اگر رضا  
نشدند تا روز قیامت تاریکی در عالم خواهد ماند بعد از آن حضرت رسول کریم صلعم از حضرت عمر خطاب  
تقصیر آفتاب معاف کنانیده رضامن ساخت دو عا کنا بند پس همانوقت سوشانی آفتاب زیاده  
تایم گشت پس اموسن چون الله تعالی بفضل و کرم خویش چنین بزرگی در قیامت مبارک حضرت عمر  
خطاب بخشید صد هزار رحمت بر جان انفضی که کلمه در شان ایشان از زبان کند و سخن حسد و بخل و حق  
در حق ایشان کند پس بر تو لازم است که هرگاه اسم مبارک حضرت عمر خطاب بشنوی از دل جان بخشیده

### در فضیلت حضرت عثمان رضی الله عنه



خبر است که در عهد خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه قحط صالی افتاد تمام مردم در محله سالی بیاب شدند چون  
 حضرت عثمان رضی الله عنه نیز از شتر ریس غله در غله بجانب ملک شام روانه کرده بود و چون کاروان در  
 آن جا رسید پیوسته حمله غله که در پی هم نرسیده الا چار شتر و مردم کاروان بجانب حضرت عثمان  
 رضی الله عنه خطی نوشتند که یا امیر المؤمنین غله درین جانب است هر چه ارشاد صادر  
 شود به آن عمل نمایم حضرت عثمان رضی الله عنه دین معامله متفکر شده گفت یا ایها الغلیر  
 زمینان و مسکینان در فقر و فاقه اند و امید داشتند که کاروان غله که آرند دین امید نشست  
 بودند و الحال که کاروان خواهند آمد تمامی به طاقت خواهند رسید و فقر و فاقه و گرسنگی خواهند  
 مرد حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه تفکر کرده باز خطی نوشت که اگر  
 غله بهم نرسد و پیدائش نشود شما نزدیک مدینه منوره آمده تمامی جواهر و زیور  
 بیابان نموده بیارید تا محتاجان و مسکینان و بیماران تا امید نشوند پس کاروانیان  
 به چنان کردند و داخل شهر مدینه شدند چنانچه خالق مدینه بسیار خوشوقت شد که حالا  
 کاروانیان غله آورده هر یک را صدقه العام خواهد داد پس جمله فقیران و محتاجان جمع  
 شدند و نزد عثمان غنی آمدند حضرت عثمان رضی الله عنه بر خاتمه نماز گذاشتند و دست دعا  
 بجانب آلهی برداشتند بسم الله الرحمن الرحیم بخواند و ریسمان جواهر گرفته بر پا  
 کردند حکم خداست تمامی جواهر و زیور غله و آرد شدند پس هر یک را از مسکینان و محتاجان  
 قسمت کرده دادند پس ای مومن بدان که برگاه خداست تمامی در حق حضرت عثمان  
 رضی الله عنه چنین گرامت فرمود و عزت و بزرگی بخشید است پس هزار لغت بر جان باطنی  
 مومن که در حق ایشان گفته و نوع دیگر سخن حقارت گوید ای مومن بر تو لازم است  
 که وقتی که اسم سیدک حضرت عثمان غنی رضی الله عنه بشنوی انزال دجان فرشته بخور رضی الله عنه

### در قضیست حضرت مرقی علی کرم الله وجهه

مروم است که روز قیامت پناه هزار سال روز خواهد بود و آن روز میان زمین و آسمان  
 نشان پیدا خواهد بود از نور محمد صلی الله علیه و سلم که در میان او هفتاد و هزار سال راه  
 باشد یعنی درازی آن هفتاد و هزار سال خواهد بود و همراه آن هفتاد و هزار شاخ باشد  
 و در هر شاخ هفتاد و هزار شاخچه باشد و در هر شاخچه یک یک حور باشد و بدست  
 هر حور یک نوشته باشد که فلان کس از است محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم



شهر شمس است پس بر کز است محمد مصطفیٰ علیه السلام نماز جماعت گذارده باشد  
 و آن همراه خود بنشیند باز بگوید خدا تعالی فرشتگان خود را بفرستد که این مستون را از بل طوط  
 بگذرانند هر چند فرشته گمان زور خواهند کرد هرگز بقدر یک بالشت بر داشته نخواهند شد  
 در آنوقت حضرت علی کرم الله وجهه را حکم خدا تعالی در رسد که نشأرا بر دای پس  
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه آنرا بمثل برگ کلاب فرشته بر سر مبارک خواهند نهاد و الله  
 تعالی آنرا بمثل تلخ گرداند و جمله آدم همچو مردار می شود هرگاه امیر المومنین رضی الله  
 عنه آن بگیرند و از پل صراط جمله امت محمد مصطفیٰ علیه السلام را بگذرانند  
 پس ای مومن نظر کن که خدا تعالی چنان شجاعتی در کرامت و در حق امیر المومنین رضی الله  
 عنه بخشید پس هزار لعنت بر جان خارجی ملعون که کلمه ایشان داد و داد امجاد ایشان بگذارد  
 ای مومن بر تو لازم است هرگاه که اسم مبارک حضرت مرتضیٰ علی کرم الله وجهه یثنبوی بعین حقیقت بخوانی

### در فضیلت نماز خواندن

بشنو چه مرتبه دارد پس ثواب حاصل شود و می است که عبدالحی نام فرشته مالک کسی است و آن فرشته  
 یک یک به فتاد هزار بار و یکبار الله تعالی آن فرشته را حکم کرد قطره آب باران که بقدر  
 یک بالشت از زمین بلند است چنانکه انگشت از مقام خود تجاوز نکند و بود فرشته بدرگاه رب  
 العزت برو گفت که این سهل کار بود که بمن فرمودی کار دیگر مرتبه من بفرمان آن بجا آورم باز حکم شد  
 که بهشت را مساوی مسافت کن آن فرشته هزار سال در بهشت می پید هرگز به اشتباه نرسید که آخر آن  
 شد که به تخت نور فتاد و گفت یا بار خدا یا مرا معلوم گردان که در بهشت چه قدر است حکم شد که  
 بر زمین تخت نور نظر کن چون فرشته بر تخت نگاه کرد چنان فرشته بود که آن فرشته نور نیجا  
 رسید که مسلمانان ظهر به جماعت گذارده اند و اگر ده هزار سال دیگر به پری و آنجا رفتی  
 که مسلمانان نماز مغرب با جماعت گذارده اند اگر ده هزار سال دیگر به پری بر آن مقام می  
 که نماز عشاء با جماعت گذارده اند هنوز مرتبه در جبریم پیران داد و لیا و اصحاب پیشتر است فرشته  
 گفت یا بار خدا یا من خطا کرده ام که گمان بر خود کردم پس ای غافل توجه در نماز کابل میثوی و  
 نماز را به جماعت می گذاری که نماز با جماعت گذاردن چنین مرتبه دارد

### در فضیلت نماز و در حیات

بشنو بدان مومن که هر موعبت است که خدا تعالی هفتاد رکعت فرض فرستاد و مقرر کرده است و در رکعت



فرض در نماز ظهر و عصر و روزه ششگانه گذارند امر این است که هشت بهشت مقابل هشت فرض نصیب گردانند و عطا کنند و هفت رکعت نماز فرض که در مغرب و عشاء گزارند و تاریکی مراد این است که خدا تعالی آتش بهشت منور بر آن بنده حرام و مکرر خواند و دو رکعت نماز که بونماز فجر میگذازد این است که از یک رکعت انشائی باری تعالی و از رکعت دوم شفاعت حضرت محمد رسول الله صلعم نصیب آن بنده خواهد شد پس آموختن هرگاه که درین پنجوقت نماز با جماعت گذارند که چنین فضیلت دارد باید که از خواندن نماز با جماعت تغافل نکند تا ازین نعمت محروم نشود

### در فضیلت میوه های بهشت

که برای خاطر شریف حضرت خاتون جننت فاطمه الزهرا علیه السلام بدست مهتر جبرئیل مرسله خاتون جننت بغیر است خود هرگز نخورده چنین روایت میکند که حضرت خاتون جننت ده روز از ارتپ کشیده درین روز بیج طعام و آب نخوردند یازدهم روز حضرت علی کرم الله وجهه از طرف فاطمه الزهرا پرسیدند که یابی بی امروز یازدهم روز است که چرب نخوردید و از اگر چرب نخوردید بهر چه طبیعت شما را غیب باشد برای خوردن شما بدیم فرمودند که یا علی انار ترش دل بخورد اگر درین وقت بهم رسد البته بخورم حضرت علی بسید تفکر شدند و بسم خوشنود شدند خوشوقت برای آن شدند الحمد للہ بعد از یزده روز چرب برای خوردن طلبیده اند ازین معنی امید صحت گردید و متفکران شدند که قیمت ندارم که انار از بازار خردم بیا رسم هم درین فکر در بازار رفتند و استاده شدند فکر مند از آنکه بدون قیمت چگونه بخرم که قیمت موجود ندارم حدین اثناء شخصی نزد امیر المومنین آمد گفت فاطمه الزهرا رفته روز از ارتپ کشیده و امروز انار طلب کرده قیمت در کرده ندارم گفتند سبحان الله یا علی چه متفکر شده فرمودند که امروز یازدهم روز است که بی بی فاطمه را مرض تب بود درین روز بیج طعام و آب نخورده امروز انار ترش طلب کرده قیمت آن ندارم که خریدم بسم آنکس گفت که یا علی بروید و انار را خرید فرمایند من قیمت آن خواهم داد پس آنحضرت و انار از بازار خرید قیمت آن ده درم بود و نمایند و حضرت علی رهبر دو انار و دوست خود گرفت بفرحت و مسرت تمام در راه سب آمدند چون حضرت علی از بازار بخوشی بسیار متوجه به اتفاق شدند و از کوچه و بازار مدینه تشریف بیرون آوردند یک فقیر مریض در راه افتاده بود ناگاه بنظر آن فقیر حقیر بدان انداخته چون نزدیک رسید فقیر پرسید که امیر المومنین راست بگو که در دست



مبارک شما چه چیز است امیر المومنین در دل خود تصور فرمود که اگر راست بگویم اغلب  
 انا رطلب نماید و اگر دروغ بگویم از خدا تعالی دوری افتم لاچار گفته که ای محضر  
 دست من انا راست گفت بنام خدا تعالی مراد حضرت امیر المومنین یک انا رفقیر و او  
 فقیر گفت یا امیر المومنین رضی الله تعالی عنه طاقت ندارم که بخورم شما دانه جدا که ده بدست خود  
 در دهن من اندازید امیر المومنین بچندین گردنه دانه بزرگ برآورده در دهن او انداخته باز حضرت امیر المومنین  
 در دل خود تصور فرمود که بار یک انا بر خاتون جنت خواهم بروم غنیمت است ناگاه نظر فقیر بر انا  
 و دیگر افتاد فقیر رسید که امیر المومنین رضی الله عنه در دست چپ شما چیت گفت انا راست گفت یا امیر المومنین  
 رضی الله عنه انا دیگر میفرماید مصطفی صلی الله علیه و سلم به خاطر من نهایت تازه و خوش شده است  
 امیر المومنین رضی الله عنه انا دیگر هم حواله فقر کرد و باز بطرف مدینه منوره آمده است او شده لیکن حیران گشت  
 و انا حال کنیز روان آمد و گفت یا امیر المومنین بجز شنیدن این آواز هرگز کنیز بدلتخانه اندمید  
 که طبیعت بی بی صاحب در محبت و فرحت است و بر چهارپای نشسته و انا قسم دل عمده و طبق  
 زمرین پیش نهاده اند حضرت خاتون فرمود که چید انا شما بزرگ چه آورید حضرت امیر المومنین  
 رضی الله عنه فرمود یا بی بی من انا شما فقر ستادم لیکن دوا را بزرگ خاطر شما فریده بودم انا  
 هر دو یک بنظر پاک خدا تعالی و انا دیگر برضای محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم به فقر و انا  
 حضرت خاتون جنت این حقیقت از شاه تشنیه گفت اگر ایشان انا فقر ستاده اند انا فرودان  
 نشاید چرا که معلوم نیست که انا در ملک کیست همانوقت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم در خانه  
 حضرت بی بی فاطمه الزهرا شریف آفریدند چنانچه حضرت خاتون جنت تمام حقیقت پیش بنمیزد صلی الله  
 علیه و سلم اظهار کردند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود که یا بی بی در مسجد نشسته بودم  
 که الله تعالی وحی علیه السلام بر من فرستاد که یا محمد صلی الله علیه و سلم حضرت فاطمه زهرا بگو که یک انا  
 حضرت شاه مردان بنام من فقیر داده بود من عرض آن ده انا از بهشت بدست فرشته  
 فرستادم انا بیج و سواس نمکنند که بر شما حلال است بخورید چرا که وصه و فرمان من این است  
 که اگر کسی یک چیز بنام من در دنیا و بدن و حصه زان در دنیا و هم و فقیر و حصه در آخرت نخواهد  
 داد انا دیگر بنام تو داده است رفیق است تو شفاعت خواهی کرد گفت الحمد لله که بدگاه  
 رب العالمین قبول افتاد پس حضرت بی بی خاتون گفتند یا بابا حیفاست که این نعمت عظمی  
 شما حضرت بی بی صاحب به سبطین فرمود که من دوا را طلبیده بودم شما ده انا چرا فرستادند







آید بخد مت حضرت امام عرض کرد که یا امیر المومنین ایشان هر و طفیل برکت نظر مبارک چنان  
رتبه دیدند و مطلب سید اند من زیر دامن خاص پناه آورده ام التماس کرد خدمت مقدس  
که همین برکت ایشان صورت من مثل صورت آدم شود چه اگر نزدیکی مخلوقات متعین تر منم  
پس در حالت حضرت امام رضی الله تعالی عنهما برگاه رب العالمین دست و عابر داشته اند که یا الهی تو داناتر  
که خوک این عرض میکند در حال نماز که یا امام رضی الله تعالی عنهما تو قبول کنتم و صورت  
خوک مثل آدم میگردد و قدرت خود میکنی یا امام رضی الله تعالی عنهما تو باز اقرار کن که در صف گنهگاران  
دینی نمازان در روز قیامت استاده خواهیم کرد و عذاب همراه آنها خواهد بود و اگر قبول کنی چنانچه من عرض کردم  
اظهار کرد و خوک فریاد برد که یا امام المسلمین من بصورت خود شکر کردم و در صف گنهگاران و بی  
نمازان استادن قبول نمیکنم پس گنهگاران دینی نمازان از توبه کاری خود فحالت کنی و از ترک توبه  
نصوحا باید کرد که خوک صورت ایشان قبول نکرد و حاضر از نمودن توبه کشید و استغفار نکرد و  
نماز و روزه مشغول باشد که امر و وقت فرصت است و در آنجا توبه شکر است و توبه شکر است

### در بیان ریاضت بی بی رابعه بصری شریفه نقیست

که حضرت بی بی رابعه بصری در چنان با حق تعالی مشغول بود که چهل سال به خود را بر زمین نهاد و بود و در  
هر روز هشتاد رکعت نماز خواندی بسیار صاحب حسن و جمال و خوب بود و چون اوصاف همیشه خوبی  
حسن و جمال حضرت حسن بصری شنیده می بود پس منقول نوشته فرستاد که اگر عقد نکاح من اختیار کنی یا  
برو یکجا باشه و در حق تعالی مشغول باشم بی بی رابعه بصری در جواب خطاب ایشان نوشت این خوبه من چهار  
زحمت دارم اگر صحبت خواهیم یافت با دس ترا قبول خواهیم کرد و خواجه حسن بصری جمله حکیم را  
جمع کرده به خدمت بی بی رابعه فرستاد بی بی مستوره هیچ نگفت و به حکیمان اظهار  
مرضها نکرد و گفت که شمایل بر روی خواجه حسن بصری را بگویم که بدون شما امراض خود  
را پیش کسی اظهار نمیکنم و نخواهم کرد الغرض من آنکه خواجه حسن بصری خود طلبه  
خواجه حسن بصری از بی بی پرسید که آنچه شما از زحمت است واقف و مطلع  
نمائید که معالجه آن اشتغال نماید پس بی بی رابعه اظهار کرد که آن چهار زحمت  
انست اول آنکه نمیدانم که در روز اول قاتل کجای گفته ام یا نه سجده و دوم کرده  
ام یا یکم دوم آنکه مرا معلوم نیست که روز قیامت نامه اعمال به دست راست  
من دهند یا در دست چپ - سیوم آنکه مرا و دست چپ



سیوم آنکه مر معلوم نیست که وقت مردن ایمان سلامت خواهم بود یا نه چهارم آنکه خدا  
تعالی در قسطنطنیه مجید فرموده است فریق فی الجنة و فریق فی السعیر خوف  
دارم که من از کدام فرقه خواهم شد و حاجه آن بصری چون از زبان بنی بنی چنین حکایت است تحقیق  
تشفیه حیران بهمانه گفت سبحان الله که من نیز ازین رحمتی خالی نیم همو وقت اورا تاثیر  
شد پس سلطنت و بادشاهی را گذاشته راه معالی گرفت و در مدت از او صلوات حق تعالی شد  
بعد از چند مدت مرتبه حاصل کرده باز غامه بجانب بنی بنی نوشت که ذوق حق تعالی حاصل کردم  
باینکه در نکاح خود آری جواب آن باز بنی بنی نوشت که شوق خدای تعالی کامل آری گفت  
آری در جواب آن باز بنی بنی نوشت که ای خدایت شریف که حضرت رسالت پناه  
صلوات الله علیه و سلم فرموده اند بگوش شما زبیده طالب المولی ذکر پس هرگاه که من طالب المولی شدم  
ذکر شدم و ذکر آن را بیکدیگر نکاح درست نیست از اجتماع این احوال حاجه حسن بصری تعجب بهانه  
که الحال چنانچه نماند پس خاموش شد پس مومن تو نیز در یاد حق شوتا و مردمان و ذکر آن شوی  
و در رجه مذکر آن رسی و الله از زبان و نقشان ناکار و باشی که حدیث شریف است طالب الدیبا  
هو نث و طالب العقیله غنث و طالب المولی مذکر

### در بیان آنها که زکوة نهند

لستو قلست که عبد الرحمن نام مسود اگر بود در تمام عمر بدی از او بود نیاید بود شب روز و عبادت و  
بندگی حق تعالی مشغول بود هفت هزار نام حق جل جلاله را یاد کرده بود و مالک تعاب بود یکدوم زکوة  
بنام الله تعالی داده بود و چون شد بزرگی او را در خواب دید که بوا بود و رخ گرفتار است چنانچه سحله  
آهنی در بدن او میزند آن بزرگ او را پرسید که ای عبد الرحمن تو سر و نیک بخت و بار سب و گناه گلی  
نیاید و گناه صغیر و کبیر ملوث نگشتی الحال چه موجب عذاب و دوزخ گرفتار شدی گفت ای بزرگ  
میں قدر بندگی خداست تعالی اگر چه بودم اما از زکوة مال خود و دوا و ام اکون همون و دنیا را آتش  
روزنم چنانچه سافته در بدن او میزند من در وقت حیات دنیاوی ندانستم که مال من قرین من خویش من  
خود و عوض آن عذاب سخت بر من خواهد شد پس مومن با توانی از گناه تو بکن زکوة مال موجب عفو الله  
تعالی جل جلاله که موجب شکر می است و در بیان فضیلت تو به شکر که تاب چه در جبهه دارد

### قلست

که خاص من این قرستان خوان بود که ششم حصه قرستان ششم کرده بود



صد سوار رهنما داشت و همیشه قطاع الطریق می رهنمایی نمود یک سواران قافله بازارگاه  
 حاج کردند یک مرد حاجی نیز در قافله بود که دوازده مهر داشت از ترس هزنان آن مهر را  
 مرو عاص بن اوس که بن مرد بزرگ و قرآن خوانست برود گفت که امانت مرا نگهدار چون ساعتی  
 گذشته آن سواران مال و متاع پیش عاص بن اوس آورده جمع نمودند آن بیچاره حاجی  
 حیران بماند و انفسوس خورد و گفت سبحان الله من مال خود را بدست خود بدزدان داد و مرد  
 ندانستم که سواران همدین است لیکن جزایب اهل الله برحق است آن دشمن من  
 بن اوس آمده ملامت کرد که چگونه باز پرهنم کار خدا را فریب میدی و قرآن میخوانی و خود را  
 بتذکیو کاران می نمایی و قطاع الطریق میکنی ازین چنین قرآن خواندن هیچ سود ندارد و بحکم الله  
 تعالی اجل جلاله گفته حاجی عاص بن اوس را اثر کرد و تاثیر پیدا شد و جمله متاع حواله  
 قافله کرد و بهایب گشت شهر بشهر میگردد و میگفت که ای مردمان من همان عاص بن  
 اوس هستم ما و از میگردد که سید سوار قطاع الطریق همراه داشتم در رهنمایی میکردم الحال  
 بهدایت ایند تعالی از آن کار تائب شدم هر کسیکه مال و متاع او تاراج کرده ام و غارت  
 کنایه ام امروز من آدم از من بستانند چنین میگفت و شهر بشهر میگردد و میگفت که ای مالکان  
 و مالداران من من من ثابت شو الحال از من بگیرند و مال گرس که تاراج کرده گرفته ام  
 الحال از من بگیرند پس بر شخص که آمده مال خود را ازو طلب میکرد و حواله او نموده بعد از آن شهر  
 دیگر میرفت کافری در آنجا بود که مال او را عاص بن اوس تاراج کرده بود و از استماع تائب شدن عاص  
 حیران میماند که آیا بصدق دل تائب شده یا نه گفت از صدق دل گفت آنچه مال و متاع من  
 برده الحال من و والایه ترا بقتل رسانم و متاع خودتو بخشم پس عاص بن اوس قبول کرد بعد کافر  
 ریزه های سفال را بمثل عمل سیاه جمع کرد و یک ستبار درست ساخت و گفت از قتل تو که بخشم  
 و مال تو بخشم لیکن دست خور بدین توده سفال بمال اگر بصدق دلی است این همه توده  
 انبار از سرخ شود و اگر بصدق دل نباشد هم چنان ریزه سفال خواهد ماند و من ترا  
 بقتل میرسانم چون عاص بن اوس بصدق دل توبه کرد و دست را بر آن توده ریزه  
 سفال بمالید بحکم الله تعالی اجل جلاله همان زمان انبار از سرخ گردید آن  
 کافر را حدیث بنوی یاد آمد که از علماء شنیده بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 فرموده است که اگر از صدق دل توبه کند کسی آنکه اگر دست خود بر خاک بمالد بحکم الله تعالی



زر سسغ گرد و پس آن کافر چون چنین دید باعتقاد تمام همان زمان بر پیغمبر صلی الله  
علیه وسلم درود گفت و مسلمان شد و کلمه طیب بر زبان آورد لا اله الا الله محمد  
رسول الله پس سوگند می داد که بعد از آن که این شومی تا کی در مقبولان وستان باشی -

### در فضیلت سخاوت

بشنو که روزی حضرت بی بی عایشه رضی الله عنها در خانه خود نشسته بودند و طعام میخوردند ناگاه  
یکی زن همسایه آمد حضرت بی بی عایشه فرمود که ازان فلان بیا همراه ما طعام بخور او گفت یا بی بی من  
خوردن نمیتوانم که در دول من خوف پیدا شده بی بی گفت او میان کن گفت اشب خواب  
دیدم که گویا قیامت قائم شده و خلقت جمع آمد پس من بمقام رسیدم که در آنجا دوراه است  
که یکی بدست راست و دوم بدست چپ من براه راست رفتم پدر را دیدم که در بهشت است  
قدح پر کرده بمروم میداد پس دیدم که یا یا یا مادر من کجاست گفت من خبر ندارم پس  
از آن جابر گشته طرف راه دست چپ رفتم مادر خود را دیدم که بر دوش خفته  
الغطش میگوید من پرسیدم که ای مادر حال تو چگونه است آپ از پدر من طلب  
نکنتی که در بهشت نشسته آب بمروم میداد گفت فرزند پدر تو مرد سخی بود که او در بهشت  
نشسته از برکت سخاوت چنین رتبه یافته من در دنیا مسک و بخیل بودم چنانچه روزی  
یک سایل بر در من آمد پدر تو نشسته بود از او جامه طلب نمود من خود برخاستم و  
جامه کهنه که بپوشیده داشتم نهی الحال بسایل دادم که مبادا پدر تو جامه نو بسایل دهد لهذا از شومی  
و بخیلی بر دوش خفته ام و آب بر آن خورون بدست می آید و پریشان دول سوخته میباشم  
بشنو ای سوگند که درجه سخاوت چنان است و چنین فضیلت دارد که شنیدی و سبب  
شامت بخیل و بخیل انجمن است که معلوم کردی پس آئینده زنده زنده بخیل را من سخاوت پیشگیر

### در فضیلت ذکر حل حلاله

بشنو چنین آورده اند که فقیر پسر پادشاه با هم دوستی داشت و بخدمت یک پادشاه میر  
خود را بر تخت نشاند و مدتی گذشت فقیر زاده بمحبوب علوت قدیم خواست که پیش پادشاه  
باید رفت و ملاقات باید کرد پس روان شد و بچانه پادشاه رفت و اندرون بارگاه پادشاه  
رفت و ملاقات حاصل کرد و پادشاه زاده بسیار از پادشاه تعظیم او بجا آورد و برابر خود بر تخت  
نشاند و گفت ای پسر من چنین کسی را نمیدانم که آن مجید بعلم اندک بدرجه پادشاه است ای



رسیدم تو که از من بعلوم بسیار بودی و زیاده تر میخواندی همچنان در مسکننت ماندی فقیر نهاده  
 گفتم ای پادشاه هزاره من از بسیاری علم میراث پذیران یافته‌ام و تو میراث فقیران  
 و ثامان یافتی اگر چه من از تو دور دنیا کمتر اما در آخرت از تو بهتر بلکه در دنیا از تو هم  
 بهتر پادشاه هزاره گفت چگونه گفت من غم نماند و تو غم جپان واری شهرت و قبول  
 کردی و گفت که حقیقت آخرت چگونه از نیک و بد معلوم کرده شود فقیر زاده گفت بموجب  
 حدیث شریف رسول کریم صلی الله علیه و سلم موت الفقیر لاحتة و موت الاغنیاء حر  
 پادشاه هزاره گفت ماد تو هر دو و الله کنیم که هر که از میان اولاد بمیرد و دیگر برقرار رفته حقیقت را  
 معلوم کند در میان یکه گیر بمن اقرار مصمم گشت و پیمان شد چون چند روز شد فقیر زاده بمقام  
 الهی فوت شد خبر پادشاه هزاره رسید که فلان درویش از دار الفنا بدر بقرار علت ساخت شاهزاده  
 بموجب اقرار تمام شکر چشم بر سر قبر او رفت و شکر و ریزه را گذاشته خود تنها رفت و بر سر قبر او  
 استاده شده و نفل نماز گزیده ثواب آن بار و اح یا خود فاتحه خواند بعد از آن آواز کرد که ای  
 یار من دعه بمن گویی بموجب آن الحال بر قبر تو آمدم کوالیف احوال خود را بمن بازگو چون -  
 درویش صاحب مرتبه بود همان زمان بحکم الله تعالی قبر آن بشکافت شهرت و در آن قبر  
 رفت چه بیند که آن فقیر زاده در باغ نعمت و هدیه نگارنگ جلوه با توران پریان و ملک و مقبول  
 نشسته و دیگر توران در خدمت استاده اند چون پادشاه هزاره چنین مرتبه و درجات دید خوش شد  
 گفت ایار رتبه تو همچنان که گفته بودی دیدم اکنون مرا برین رسان که شکر من استاده است حال  
 فقیر پادشاه هزاره را از قبر بردن کرد و شهر او و بیرون آمد چه بیند که هیچ کس از شکریان در آنجا نیست  
 شاهزاده چیران شده بر پیشان فروانند و جانب شهر روان شد چون در شهر داخل گوید  
 نظر کرد که در مسجد یک عالم نشسته است قرآن میخواند پادشاه هزاره بنام خدا سوال  
 کرد سئو دنیا را بطریقی که نام خود همراه داشت حواله کرد که من گرسنه‌ام از بازار  
 طعام آورده بده چون بقسمال آن دیار در دست خود گرفت آن سکه را بشناخت و  
 گفت که ای عزیز دست است که این پادشاه این خزانه طلب میکند تو این  
 دیار را از آوردی مگر ندیدی که آن عالم گفت که من دزدیده‌ام این را پس مرا یک  
 شخص داده است که بنام خدا می‌تغای مرا طعام آورده بده آن کس موجود  
 است خدا می‌تغای مرا طعام آورده و به آن کس موجود است این خبر پادشاه



وقت رسید که تلخه ازین سکه دنیا پیدا کرده است الحق تعالی آن پادشاه را زاده گرفته  
 پیش پادشاه وقت بروند پادشاه وقت او را فرمود که این خزانده پیدا کن و الا نه  
 ترا گروان میزنم پس آن شهنشاه گشت که این سکه بنام من است شاه  
 گفت سخن تو دروغ است هشت صد سال گذشته که آن پادشاه زاده فوت شده  
 دور قبر رفته است و هیچ خبر او نیست از زندگی و مردگی او شهنشاه گشت که من دور قبر رفته  
 بودم الحال باین آمدم پادشاه گفت کسی گویا تو هست شهنشاه گشت که شما بگویند چنین  
 صد سال گذشته الحال من از کجا گویا آن پیدا کنم بکن گواه من خداست یا پاره کاغذ که برو  
 تصویرات پادشاهان نوشته اند پس آن پادشاه این قبول کرد و تصویرات تمام شاهان  
 را نزد خود طلبیده بر یک مقابله شهنشاه کرده تا گاه تصویر بعضی شهنشاه برآمد پس  
 پادشاه برخواست و تعظیم شهنشاه بجا آورد و در بغل گرفت و عذر خواست و گفت از من  
 خطاشه معاف سازید باز آن پادشاه و شهنشاه هر دو با حق تعالی چنان مشغول شدند  
 که در اندک مدت یکی از واصلان جناب حق شدند پس ای سوسن بدانکه رحل جلاله کشف  
 نفع دارد که چون بنده بمیرد تا روز قیامت چنین چنین سالها چنان گذشته تصویر تمثیل  
 که گویا یک خط پنداشت پس حیف صد حیف باین بنده که نام آن الله تعالی بشنود  
 و لفظ جل جلاله زبان نمی راند لازم است ای سوسن که بجز دستم تلخ آمد تعالی برستی راستی  
 بگوئی دیگر حدیث شریف رسول کریم بشنود قال النبی صلی الله علیه وسلم من  
 سمع اسمی و یقول صلی الله علیه وسلم غفر الله لک فیه من کل کبیر یعنی آنحضرت صلی الله  
 علیه وسلم فرمود که که بشنود اسم من در هر وقت در هر من فرستد پس کی بخشد الله تعالی  
 عوض او گناه صغیره و کبیره او دیگر بشنود عبیده نام زنی بود با یک شخص دوستی داشت اتفاقاً  
 در میان حرم خانه کعبه صادر شد عاصیان او را دیدند و از زنا کاری گرفتند و سنگسار کرده  
 دفن کردند یک روز او را بگریه در خواب دید که آن زن عبیده در بهشت همراه خاتون حضرت زهرا  
 فاطمه الزهرا طعام میخورد آن مرد را دیدن این خواب حیران بماند و گفت تو همان عبیده هستی  
 گفت آری منم عبیده که چنان فعل بد در حرم خانه کعبه کرده بود پس این چنین در مرتبه از کجا  
 یافتی آن زن جواب داد که الله تعالی بعصل کرم خود مرا بخشنده و از زبیه اگر چه پادشاهان بودم  
 لیکن هر جا که اسم الله تعالی و پیغمبر شنیدم همانوقت جل جلاله بخواندم و در روز بجز مصطفی صلی الله



علیه السلام میفرستادم آن جل جلاله از من قبول کرد و مراد مستی حبیب خود عطا فرموده باین منبر  
نمانید:

### تقاسمت

که رزق حق سبحانه تعالی جبرائیل را گفت و حکم کرد که در بهشت بر دو یک سبب بار سبب  
من بیار جبرائیل بموجب حکم پرورگا سبب از بهشت آورد پیش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهاد  
بعد از آن رسول کریم صلی الله علیه و سلم عرض نمود که یا الله العالمین من بدون یا آن خود نمیخورم باز  
حکم شد جبرائیل را که چهار سبب دیگر برآید چار بار از روضه جنت بیار پس جبرائیل چهار سبب  
دیگر آورد باز رسول کریم صلی الله علیه و سلم در دل خود تصور کردند که یارب العالمین انصاف نیست  
که بغیر امت خود نعمت بهشت تنها بخورم لذا از جناب الهی در رسید که حبیب الحال چهار سبب نمیخوری  
عرض کردند که یارب العالمین چرا امت خود نمیخورم پس حکم در رسید که سبب بار عرق کشیده  
در شیشه نور نگاه دارند تا روز قیامت بکار است خواهد آمد همانوقت سور عالم عرق کفین  
در شیشه نور نگاه کردند بحکم الله تعالی یک فرشته را حکم شود تا وقت نزاع و مگوئی هر دو من  
بچکانند تا سختی نزع آسان گردد چون حضرت مشاهد رضی الله عنیه پیش رسول کریم  
صلی الله علیه و سلم آمد سوال کردند که یا رسول الله که آن قطره عرق سبب شما که در شیشه نور  
نگه داشته حواله فرشته کرده آید وقت سختی بچه خواهد فرموده که یا علی وقت تمنی جان کنان بکار خواهد آورد  
آنوقت چنان تشنگی در پیش آید که اگر تمام جن فانس آب دریا را جمع کند و در دهان اندازد هرگز تشنگی رفع  
نمیکرد آنوقت الله تعالی آن فرشته را حکم کند که قطره از عرق آن سبب بهشتی که تفویض تو نموده  
است در دهان آن بنده بنده از دایرکت آن تمنی جان کنان بآسان کرد و سلامتی ایمان حاصل شود  
حق تعالی و برکت رسول کریم صلی الله علیه و سلم اثر میوه بهشتی عطا کند باز همونوقت علی کرم الله وجهه  
از بزرگواران ابابکر صدیق سوال کردند یا صدیق اکبر عرق سبب نور شما در کدام وقت به امت محمد رسول الله  
صلی الله علیه و سلم بکار خواهد آمد حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه گفت که یا حضرت در آنوقت که عذاب قبر  
در پیش خواهد آمد آنوقت بر بنده چنان سختست که چهار گوشه زمین بر دوش تاب کنند و قبر چنان  
پایه استخوان بپلوان یکطرف دیگر طرف میرود در آنوقت الله تعالی جل جلاله آن فرشته را  
حکم کند که آن سبب بهشتی از صدیق اکبر بردارد و بر سر آن میت بنید از چنانچه فرشته بموجب حکم الهی  
بر سر آن میت نظر رحمت کند چنانچه عذاب آن میت الله در کند از برکت آن قطره بهشتی و گزین قبر  
فراق گردد و حق تعالی در زمین وسیع شود همون وقت حضرت علی کرم الله وجهه از حضرت عمر رضی



سوال کردند که یا عمر عرق سب نوری شما و کلام وقت بکار است محمد مصطفی صلی الله علیه  
و سلم خواهد آمد حضرت عمر گفت یا علی پیغمبر فرموده است که منکر گیر ای سوال نزد بنده خوانند  
آمد و آنوقت چنان سخت که زبان بنده از بسیت بند نشود و آن فرشتگان پسند من بداد  
من نبی است و ما دین است آن وقت زبان بنده بند کند گنگ شود که با آنها سخن گفتن نتواند  
و آنوقت الله تعالی اجل جلالت حکم کند که قطره نور عرق آن سید پیشی عمر خطاب رضی الله عنه  
آورده و درین آن بنده اندازد از برکت آن بحکم الله تعالی زبان بنده گویا و سوال منکر گیر  
آسان شود باز حضرت علی کرم الله وجهه از حضرت عثمان رضی الله عنه سوال کردند که عرق سب  
نوری ایشان و کلام وقت بکار است حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم خواهد آمد حضرت عثمان  
فرمود که یا علی وقت گذشتن از بیضا که آن پنجاه هزار منزل راه راست سیاه از شب تاریک  
دارم و باریک آنوقت فرشته را حکم الله تعالی اجل جلالت خواهد رسید که یک قطره از سب عثمان  
با آن مرده به که از برکت آن سید از منزل بیضا مثل برق بگذرد بعد از آن حضرت صدیق  
اکبر از حضرت علی کرم الله وجهه پرسیدند که نور عرق شما و کلام وقت بکار است محمد مصطفی  
صلی الله علیه و سلم خواهد آمد فرمودند و روز که آفتاب آسمان چهارم زمین بیاید و بقدالیک شمشاد  
باش و بهشت پیش رو کشاده گرداند و زمین مثل آسن بافته شود و انبیاء و اولیاء و تمام عالم نفسی  
از بول قیامت خواهند گفت و آنوقت حکم الله تعالی اجل جلالت آن فرشته را خواهد شد که قطره سب  
بهشت نور حضرت شاه مردان علی کرم الله وجهه بر زمین اندازد که از برکت او تمام زمین مثل  
برف شود پس این لازم و الیق آنست که شب روز بر زمین پیغمبر صلی الله علیه و سلم و تنی  
حضرت چار یار کبار محکم باشی سلمان ایمن ابی نقشب باشی و عاقبت بهشت جاوید مرتبه باشد شود

### باب سیم در محنت و مشقت و قناعت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم

نفاست که گفته اند حضرت صلعم بیست و پنج روز فاقه کشید و درین روز کجای طعم هر سه که بگویند در  
خاطر مبارک سید که در روز در خانه بی بی فاطمه التیمم را بدرفت شاید که حضرت علی گوشت شکار آورده  
باشند چنانچه بر دروازه خاتون جنت آمده استاده شدند و نوبت آواز کردند خاتون آواز  
حضرت محمد صلعم نشیند آخر الامر بهوش شده افتادند بعد از ساسان خاتون جنت در دل خود تصور کرد که  
سلطان دروازه آمد و پیوسته گفتم چون فاطمه الزهرا رضی الله عنها دروازه آمد چه بیند که فقیر بهوش سرگون  
افتاده است خواست که باز گردد حکم از درگاه رسالت و رسید که ابی بنی رضا الله خبر این گمیز فقیر نیست



بلکه بدست چون این خبر خاتون جنت بشنید معلوم کرد پس بعد از آری صد هزار جان فدای نام  
 مبارک کرد و بر سر آمده گفت که یا بابائی من چه موجب است که چنین بهوش شده و اینجا -  
 افتادی رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرمودند که یا فاطمه زهرا از سبب گرنگی بسیار طاقت  
 شده ام خاتون جنت گفت یا رسول الله صلعم برین علامت خواهی کرد و برین علامت نمکنی که امروز  
 ملاقاته گذشته و در چشم من بصارت نیست که من شمار ایشان سمعده حضرت صلی الله علیه  
 و سلم خواست که گردند هنگام بر آمدن از یاد چرخ خاند و دیدند در خاطر مبارک گذشت که دو  
 بغیر از بختن طعام نمیشود شاید که حضرت بی بی از من پوشیده کردند باز رفتن تنفس کنم چون  
 آن مرد صلی الله علیه و سلم باز آمد پرسیدند و دیدند که دیگر برویدگان نهاده آتش زیر  
 آن سوزان است پیش رفته مرعوش و کرده ملاطفت کردند چه دیدند که سنگریزه چند رو یک افتاده  
 اند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که بی بی سنگریزه و رو یک چرا انداخته گفت یا بابائی من  
 چند روز است که امام حسن و حسین رضی الله عنهما از فاقه تنگ آمده اند و بجان رسیدند و طعام  
 طلب میکنند و برای تسلی و دل داری آنها چند ریزه سنگ رو یک انداخته ام اگر ازین خاطر جمع شود  
 چه که از ناامیدی طعام جان بهلاکت ندهند چون رسول کریم صلی الله علیه و سلم از زبان  
 بی بی صاحبه چنین کیفیت شنیدند گریان بجانب صحرای دشت بردارای محنت و مشقت چند کرده  
 رفتند از دور و دید که یک شبان گوسفندان میگردانند چون رسول کریم صلی الله علیه و سلم  
 نزدیک رسیدند و پرسید که از کجای میگردانید گفت که از دینیه ام و برادر من در اینجا شبان  
 گفت پیغمبر آخر الزمان را میدانی یا نه فرمود تو او را برای چه پرسیدی گفت که برای خاطر ایشان  
 و بنام خداوند تعالی چند گوسفندان بطریق نیاز نگهداشته ام اگر تو مرا ببانی سالی ترا هم چیز بدیم  
 رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرمود که اختیار داری او را نیاز برسان یا نه برسان امام را بجا نشان بدی  
 من آنجا رفته مشقت کنم پس شبان گفت اگر خواهش مشقت داری پیشتر رو که قید تمام بپوشاه  
 حشمت و شکر بیدار و دو هزاران هزار اسپان و شتران و میشان و گوسفندان و غیره همراه دار  
 آنجا برو که چهل مرد جمع شده و دیوان چاه میکشند و تمامی موشی آب میدهند و در خرابه  
 بهر یک میدهند اگر تو در آنجا برسی شاید تو نیز در آن داخل شوی رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 در آنجا رفتند که باقی چهل مرد جمع شده و دیوان چاه میکشند و اسپان و شتران و غیره را آب میبخشند  
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت که ای یاران مرا هم داخل دین محنت فرموری



گفته گفتند که حکم از قیصر بادشاه بنحو اینست که سانیکی پیش پادشاه برآید و برآید و رفتند خبر کردند  
 شخصی نیک و دینیک خواهره استاد است و میخواهد که محنت و کوشی کند پادشاه بشنیدن  
 اوصاف آنحضرت خود بیرون آمده دید که مردی بسیار پندیده انعال و خوش خلق و احسن است  
 گفت ای فلان تو از کجا آمدی آنحضرت فرمود که از زمین منوره آمد ام بر آن محنت مزدوری  
 پادشاه گفت تو چرا محنت مزدوری میکنی من چند رس اسپان و فتران بر آن نیاز خدا و رسول  
 تیار کرده ام که تو همراه خود بر شتران نیز چیزی خواهی داد بطریق مزد که تمام عمر از مشقت کردن  
 برهی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که من قاصد نیستم که این نیاز با انجام بریم اختیار داری  
 بفرمایند بیکن ما طلب محنت کنیم اگر عیور و نامقرر کنی در داری بفرمایند محنت کنیم پادشاه گفت من بجزه دادن  
 مزد آن بی سحر دارم ده و ده خواهره می دهم که تو نیز ده و ده خواهره می دهم پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت اگر من تنها دو شتم آنچه می دهم  
 دهی گفت بمانده پیغمبر صلی الله علیه و سلم قبول کردند بعد پادشاه اندر من رفته بر آن رسول کریم صلی الله علیه و سلم  
 علیه السلام طعام فرستاد چون احوال گریه سنگی سخت داشتند که آن طعام را بخورند هنوز یک لقمه  
 نخورده بودند که وحی از درگاه رب العزت در رسید گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 خداوند تعالی ترا سلام فرستاده و بعد از سلام تحفه در و فرستاده است که عجیب است که نام من حسین  
 از گریه تنگی قریب به هلاکت رسیده اند شما اینی طعام لذیذ بخورید و بنحوا بید رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
 زبان لقمه از من بیرون کشیدند و گفتند الحمد لله که من هنوز طعام نخورده بودم باز حضرت محمد صلی الله علیه و سلم  
 صلی الله علیه و سلم بکار و کوشی مشغول شد و هنوز بر آن نصف هواشی آب  
 نیکشیده بود که حکم شد وحی جبرائیل علیه السلام را که دوست من بسیار از بسیار  
 محنت بیکشیدن و دلو بر دلو در چاه انداز جبرائیل علیه السلام همچنان کرد خبر پادشاه رسید  
 که رس دلو از دست مزدور جدا شد شکسته شد و در چاه افتاده قیصر غضب شد و بیرون آمده  
 سخنان نامعقول گفت بلکه بعضی از کتب معتبره نوشته اند که بروی مبارک آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم طمانچه زد و گفت چه لول و لول در چاه انداختی آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 بیتاب بر زمین افتاد و بی پوش شدند مگر شکر خداوند تعالی جل جلاله بر زبان میزدند و میگفتند  
 که اگر رضای تو درین است بسیار نیک است آخر الامر پادشاه قیصر آنسر و عیب و عیوب و سلام  
 را رخصت فرمود که جائی دیگر برود و مشقت کن آنحضرت صلی الله علیه و سلم جائی دیگر آمدند آنجا  
 یک جشی بر سر گریزی زار نشسته بود چند کس مزدوران بکار گل داشتند حضرت رسول کریم



صلے اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ اے یاران مرا رغبت مزدوری است گفتند بیا تو ہم مزدوری  
 کن آن حضرت گفتند کہ بشرطے مزدوری میکنم کہ از سہ چیز مانع شوی گفتند آن سہ چیز کہ نام است  
 فرمودند اہل آنکہ بوقت نماز مرا رغبت میسر شود کہ تا نماز ادا کنیم دوم آنکہ اگر سائیک حاضر آمدہ نزد من حال  
 کند مرا سہلت شود کہ بجای آنکہ کار بلد شوم سیوم آنکہ ہر جا کہ خواہم خواب کنم با اختیار خود حبشی ہر  
 سہ چیز قبول کرد پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم مزدوری کردن گرفتند چون وقت شام شد مزدوری  
 خود گرفتند و گوشہ نشین شد بہادت حق تعالیٰ بل جلالہ مشغول شدند لیکن از سختی گریزی  
 خود و عہدال خود آہ آمیکردند حبشی از سبب نیک خوی و غریبی آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم  
 فکرے نمود آیا مشب کجای ماند و کدام ما خواب میکند لہذا وقت شب تماشای آنحضرت صلے  
 اللہ علیہ وسلم میکرد و شبی دید کہ گوشہ نشین شد بیا دہی مشغول اندہم و وقت حبشی پیش آنحضرت  
 صلے اللہ علیہ وسلم رفتہ غنیمت خواست خدمت بجای آوردہ گفت ا فلان من بسیار خطا کردہ ام کہ ہر چو  
 نیکبخت را بکار گل ماشتم درین اثنا وحی در خدمت حضرت رسول کریم صلے اللہ علیہ وسلم در رسید گفت یا  
 رسول اللہ صلعم اللہ تعالیٰ ترا سلام و درود فرستادہ میفرماید کہ الحال خود را پیش حبشی پرستی اطہار  
 کن و احوال خود بگو کہ حبشی زد و در بر قایمان خواہ آورد و سر در عالم صلے اللہ علیہ وسلم حقیقت دین  
 و احوال خود گناگان اطہار ساخت گناہ بچہ و شنیدن ایمان آورد و گفت لا الہ الا اللہ محمد  
 رسول اللہ و دین اسلام آمد پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم بر خواستہ ادرار بغل کشید و تعظیم کرد و نام  
 او بلال نہاد پس بلال تمام مال و متاع و اسباب خویش بنام اللہ تعالیٰ تصرف کرد و دید کہ  
 بانی ماندہ بر شتران بار کردہ ہلہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم در مدینہ منورہ رسید بعد از پندی  
 قیصر بادشاہ را معلوم شد کہ پیغمبر آخر الزمان کہ نام او محمد بود و علیہ الصلوٰۃ والسلام بہ شہادت  
 مدینہ منورہ آمدہ نزد من نوکر شدہ بود آخر شب بیان شد و گفت یا الہی از من خطا غنیمت حال من چہ  
 خواب شد کہ این قدیابی کردم و بشکر مبارک آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم دارین حاصل  
 نہ کردم و از شہادت بد بختی خود طمانچہ برسئ مبارک آن حضرت علیہ السلام ندم  
 اکنون لازم آن است کہ دست خود را بدست خود بریدہ و بر طبق نبیوہ ہر دم و خطائے  
 خود را نہ آنحضرت معاف کنانم پس ہمچنان باز کرد دست خود بریدہ بجانب حضرت محمد  
 مصطفیٰ صلے اللہ علیہ وسلم بطرف مدینہ منورہ روان شد چون قریب مدینہ منورہ  
 رسید وحی علیہ السلام از جناب خدا تعالیٰ در خدمت حضرت رسول کریم



صلے اللہ علیہ وسلم در سید و گفت کہ یا رسول صلعم درود اللہ تعالیٰ بشت مائیکرساند و بعد  
 سلام تحفہ درود حضرت سادہ می فرماید کہ قیصر بادشاہ روم در خدمت شما دست خود بریدہ  
 می آید تقصیر ادبہ بخشی و او بر تو ایسان خوابہ آورد چون باز شاہ نزدیک رسید و سلام  
 تسلیمات بجا آورد و رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم تواضع او کردند با شاہ دست  
 بریدہ خود پیش نهاد و گفت یا پیغمبر صلوٰۃ اللہ علیک ہمون بخت بد دست من است  
 کہ بی ادبی کردہ بود و لیری و جسارت بر ذات مبارک کردہ بود آنحضرت صلے اللہ  
 علیہ وسلم تقصیر او را معاف کردند و در حق او دعائے خیر کردند کہ یا آلہی این بندت  
 و در اسلام و امت داخل شد بفضل و کرم خویش آنرا بر باد است قائم کن و محکم کن و  
 دگنہ او را بہ بخشش حق تعالیٰ دعائے حضرت صلے اللہ علیہ وسلم قبول فرمود و بادشاہ  
 روم از صدق جان و دل گفت لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ و دست او نیز  
 درست شد پس حضرت صلوٰۃ اللہ علیہ جنس محنت و مشقت کہ کردہ اند و طلال خود  
 اند و طالب حلال کردہ ای عاصی شر مہر دگنگار تو شرم نداری کہ بیک فاقہ کمر بر حرام  
 خوردن می بندی و از خدائی خود نمی ترسی ز نہار ز نہار تو بہ کن و از حرام خوردن بہ پرہیز  
 طلب قوت حلال کن کہ ذکر آلہی رالت یا بی آلہی جملہ مسلمان را از خوردن حرام برکنار  
 و از بجزست البتی والا مجاد آمین یا رب العالمین دیگر بیان آنکہ موجب چہ بود کہ پیغمبر علیہ السلام  
 از مکہ معظمہ طرف مدینہ منورہ ہجرت فرمودہ اند سبب ہجرت این بود کہ روزی سائیلے  
 و خدمت رسول کریم صلعم آمد کہ یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم من گرسنام اگر  
 توفیق داری پیغمبر بنام اللہ تعالیٰ جل جلالہ بہ ہفت روز گذشتہ است کہ فاقہ  
 کشیہ ام رسول کریم فرمود کہ یک ساعت قرار کن چیزے از خانه خود گرفتہ برے تومی آرام چون  
 آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم در خانه خود تشریف آوردند و از حرم شریف پر رسیدند کہ نوکے  
 چہیزے موجود است یا نہ در آنوقت بعضے گویند کہ نہ حرم بودند و بعضے گویند بیت و یک حرم  
 بودند و در کتب معتبرہ اسمائہا بدین تفصیل نوشتہ شد یحییٰ الکبریٰ رضی اللہ عنہا بنت یحییٰ بن  
 عبیدہ و دوم سودہ رضی اللہ عنہا بنت زید ابن قیس ابن لوی سیوم عایشہ مد یقہ رضی اللہ عنہا  
 بنت ابراہیم بن صلیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ چہارم خنی اللہ عنہا بنت اسیر المؤمنین عمر خطاب رضی  
 اللہ عنہ پنجم ام سلمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا بنت آمنہ بنت نبی غیر ششم حبیبہ رضی اللہ عنہا بنت



ابی سفیان بن عمرو رضی اللہ عنہا نبت حارث بن شمس رضی اللہ عنہا نبت عی بن اخطب  
 نهم زینب رضی اللہ عنہا نبت خزیمہ کہ اور ام الساکین نیز خوانند و نهم بیمنہ رضی اللہ عنہا -  
 بن حارث ابن بلالہ یاز و نهم زینب رضی اللہ عنہا نبت مجش و سرجانه رضی اللہ عنہا نبت یزید  
 دواز و نهم اسماء نبت نعمان پس در آن روز در خانه مجشہ حرم نامت حضرت صلی اللہ علیہ  
 وسلم سوائے آب سبوح دیگر موجود نبود آنحضرت عیال و السلام غالی آمدہ فقیر جواب دادند  
 فقیر بسیار پیشان حال شدہ گفت آجیب خدا صلی اللہ علیہ وسلم اگر چیزے در خانه موجود نہ داشتی  
 چرا مراد و جواب ندادی کہ از فاقہ ملاک شدہ ام در حال دمی از دگاہ رب العزت در رسید و گفت  
 کہ یا محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم فعلمت انی فرمودہ است کہ سائل را رد کردی غالی  
 جواب ندادی بپا داشتی آن ترا بہشت سال از کہ جلا وطن خواہم ساخت پس اکو من معلوم کن کہ  
 در آنوقت میان مکہ و مدینہ دوازہ سال راہ بود و رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم بسیار خنکین شدند و  
 می گریستند کہ یا بار خدا یا عیال و اطفال من بغیر از سواری این قدر مسافت را چگونہ طہرانہ  
 کرد پس در آنوقت فرشتگان را حکم شد طناب زمین باشند بنا بر آن رفتن آنحضرت صلی  
 اللہ علیہ از دوازہ سال و دوازہ منزل شد پس ایمن باید دانست کہ بسبب شکستن خالمر  
 یک سائے چنین حالت صعب بر سر فقیر صلی اللہ علیہ وسلم آمد این چنین حکم شد کہ  
 عاصی گنہگار شرم ندادی کہ وقت خوردن طعام سائیل را بنام خدا سے تعالیٰ چیز غیبی  
 باید کہ حسب توفیق و سعت خود سعی کنی و سائیل از خود و دھرم گمراہی نمود و صایب و دیوی و  
 عقوبت عقبی گرفتار نشوی

در فضیلت حضرت ابابکر صدیق رضوان اللہ تعالیٰ عنہ

بدانکہ روزے حضرت جبرائیل علیہ السلام بخد مت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم آمدہ بود کہ صدیق اکبر  
 آمد حضرت جبرائیل علیہ السلام برائے تعلیم بجا ستہ بعدہ بر شدہ بالان و گیر رضوان اللہ تعالیٰ علیہ  
 بخد مت حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حاضر آمدند حضرت جبرائیل علیہ السلام کسی را تعظیم نکردند  
 رسول خدا علیہ السلام از دمی جبرائیل علیہ السلام پرسیدند کہ چه عجیب است کہ آن تعلیم حضرت ابابکر صدیق رضی  
 اللہ عنہ بجا آوردی و تعظیم بر نشد یا ان دیگر رضی اللہ عنہم بجا نہ آوردی گفت یا رسول اللہ خدا ہم  
 صدیق اکبر رضی اللہ عنہ است و من است و حق او شاد و زادہ باشد حضرت رسالت پناہ صلعم  
 پرسیدند کہ چا بناد و شاد است گفت اے جیب خدا صلعم روزے کہ اللہ تعالیٰ خواست کہ حضرت



آدم علیه الصلوٰۃ والسلام اخیفہ ہر دوئے زمین کند جلد فرشتگان بسگایب الغرہ عن کونہ  
 قالوا ليجعل فیہا من یضدینہا ونحن لنبلع بجملة ولقد سئل لای یعنی اے خدایا  
 پیدا میکنی در زمین کسی را کہ فساد و فحش و زنی کند و مایان نبندگان تو ہستیم کہ از فساد و غیبت و شرک  
 مشغول ہوں میرا ہم : آنوقت یا رسول اللہ من نیز خواستم کہ چہرے و رقی آدم علیہ السلام بگویم روح حضرت  
 صدیق اکبر ضرور بخا عا ضرور فی الحال ست خود را بہ زبان من نہاد و گفت تو ہرگز چہرے و رقی  
 آدم علیہ السلام کو پس از مانع شدن آن روح مبارک پیکر گفتم ازین سبب نزدیک حق تعالی  
 محقر ہوں و نزد پیغام باریم از جناب الہی میرا غم از آن روزہ حضرت ابابکر صدیق اوستاد من  
 پس امون ہر گاہ روح صدیق اکبر تہنیں بزرگی دارد پس ہزار لغت بر جان رافضی باد کہ در حق  
 ایشان گلہ کند و پیکر ضیعت حضرت ابابکر صدیق رضوان حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ حضرت محمد  
 مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم در غار رسید نظر کرد کہ یک جالے جانور سے از سوراخ خزیدہ است  
 امیر المؤمنین رضی اللہ تعالیٰ عنہ حیران ماند حضرت محمد علیہ الصلوٰۃ پر سید کہ یا صدیق اکبر نہ چرا  
 میگری گفت بسبب خدا صلی اللہ علیہ وسلم جانور سے در سوراخ خزیدہ است درین بودند  
 کہ وحی جبرائیل علیہ السلام بخدمت پیغمبر صلعم آمد و گفت اے دوست خداے تعالیٰ ترا سلام و  
 درود فرستادہ میفرماید کہ امیر المؤمنین صدیق اکبر رضی اللہ عنہ را گو کہ باین جانور کلام کند امیر المؤمنین  
 پر سید کہ اے جانور چہ مطلب داری جواب داد کہ یا امیر المؤمنین سہ ہزار سال است کہ برائے دیدن  
 روئے تو در اینجا سکونت دارم کہ زیارت کنم الحال ہم مطلب زیارت دارم خداے تعالیٰ میسر کردہ  
 اے ہومن ہر گاہ جانوران ہوا و حشری چنان دوستی صدیق اکبر رضی اللہ عنہ دارند صد ہزار لغت بر جان رافضی  
 کہ در باب ایشان گلہ کند +

### فضیلت عمر خطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ

روزے یک شبان از بیابان و مدینہ بشہر آمد و فریاد برادر دو گفت آہ یا عمر رضی اللہ عنہ از غنیمت  
 این آواز تمام مردم مدینہ جمع شدند و گفتند اے جوان دیوانہ کہ این سخن میگوی و گریہ میکنی گفت ای  
 یاران امروز حضرت عمر فوت شدہ اند مردم گفتند اے ناظران ما کہ در شہر میمانیم خبر بداریم و نشانیہ ہم  
 توار صحرا آمدہ چگونه معلوم کردی او گفت شمار دید و اطلاع بگیرد کہ آیا من راست میگویم یا دروغ اگر راست  
 باشد بہتر والا سزاوار عقوبتیم فی الحال چند کسان بخانہ حضرت امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ رفتند و گفتی  
 خبر یافتند کہ فی الواقع حضرت امیر فوت شد و از دار الفنا بدار البقا پیوست و رحلت نمود ہمہ کس مہران



بماندند از شبان رسیدند که اسب غریزه تو چگونه معلوم کردی راست بگو گفت ای یاران در خلافت  
 و پادشاهی حضرت عمر خطاب رضی الله عنه گاه در کوفستان گرگ نه افتاده بود امروزیان  
 است که چند کوفستان از رمله دریده خورده اند ازین سبب معلوم کردند که امروز پادشاه  
 مدینه حضرت عمر ز فوٹ شده باشد پس اسب مومن بداند و آگاه باشید که هرگاه پادشاهی  
 ایشان گرگان در رمله کوفستان نمی افتند پس چه قدر در جات ایشان نزوح تعالی خواهد  
 بود صد هزار بعثت بر جان رافضی ملعون که در باب ایشان گفته اند یا همت ز نابرش تنان  
 ایشان یعنی ابو شجره و عبد الله امیر منصوب گردانند و گیرند و بنی بر علیه اسلام در راه میزنند که جانور  
 از جانوران هوا که گاهی بر زمین نیامده بودند بر زمین افتادند و آن جانوران بقدرت آن قادر مطلق  
 در هوا میمانند که در حال چوڑه بر سگاید همونوقت همراه مادر طیران میگردند پس آنحضرت  
 علیه السلام فرمودند در گوش آن جانور چیزی خوانند در حال پریده بهوارفتن صاحب  
 رضوان الله تعالی علیه جمیع رسیدند که یا رسول الله صلعم چه حکمت بود درین که در  
 گوش جانور سینه فرموده که فی الحال در هوا پرید و رفت بنیبر علیه السلام فرمود که  
 این جانور همیشه این دعای خواند اللهم اغفر له ابی بکر و عمر و بکرت آن در هوا طیران میکرد  
 پس آن دعا نذر می نمودن شده بود که وقت پریدن بخواند پس در گوش او این دعا خوانده ام  
 از بکرت آن طیران نمود پس اسب مومن هرگاه که جانور این دعای از یادداشت اسماء کبار میماند  
 کرام رضوان الله تعالی علیه جمیع قوت پیدا میکند باید که تو نیز از محبت ایشان خائف باشی

### در قضایات حضرت عثمان رضی الله عنه

چون حضرت علی کریم الله وجهه خواسته که کار خیر خود کند بنیبر علیه السلام فرمود که یا علی فکر مهمانی اصحاب نیز باید  
 کرد آمده اند که این روز در خانه حضرت علی کریم الله وجهه سوائے سجده آب دیگر میبود و نذر  
 خود را بدائے فرد ختن در بازار آمدند حضرت عثمان بنیبر علیه السلام و آدم خود را در بازار فرستاد  
 که زره امیر المومنین علی کریم الله وجهه بهر قیمتی که طلبند خریدند نزد من بیار آن شخص بهر قیمتی  
 خریدم آورد همون ساعت حضرت عثمان رضی الله عنه زره را گرفت در خانه امیر المومنین  
 علی کریم الله وجهه انداخت چون حضرت عثمان رضی الله عنه بخانه درآمد دیدند که زره در خانه افتاده  
 است حیران ماندند و انوسوس نمودند که اسب بار خدایا قیمت زره را تصرف شدم  
 و زره در خانه من است نزد بنیبر علیه السلام ظاهر سافت حضرت رسول کریم



صلی اللہ علیہ وسلم بد گاہ خدا تعالیٰ مناجات کردند مستطهر این حال شدند و صلی علیہ السلام  
بحکم رب العزت جل جلالہ در خدمت رسول کریم صلوٰۃ اللہ علیہ و آئندہ گفت کہ یا رسول اللہ صلوٰۃ  
والسلام بر امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ را بگو کہ غم نخورد کہ نزد تو حضرت عثمان رضی اللہ عنہ خریدہ بود کہ چون  
خود و غانہ تواند فتنہ قیامتیش را بتو بختد پس پیغمبر علیہ السلام حضرت عثمان رضی اللہ عنہ را طلب  
کرد و گفت کہ عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہ نزد ملک است گیر حضرت عثمان رضی اللہ عنہ را  
گفت کہ یا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بمونساعت نزد بختیبت بر علی رضی اللہ عنہ بخت بودم  
پیغمبر علیہ السلام بسا را خوشوقت شدند و در بارہ حضرت عثمان رضی اللہ عنہ دعا کردند کہ یا الہی ان  
لا یحساب و بہشت داخل کن پس امومین بدانکہ صحابہ را حساب شود و امیر المومنین عثمان  
رضی اللہ عنہ بحساب داخل بہشت خواهند شد مدہن بر نعنت بر جان راضی کہ حق ایشان گل کند.

### و فضیلت امیر المومنین عثمان رضی اللہ عنہ

تعلست کہ فتنی از حوض کوثر شکستہ بود حکم رب العزت بفرشتگان در رسید کہ این خشت را درست  
کنند ہشتاد و یک سال فرشتگان کردند ہرگز و درست نشد لایک عرض کردند کہ یا بار خدا یا ترا معلوم  
است کہ چہ قدر محنت کردہ ایم اما خشت درست نمیشود باز حکم آید کہ حضرت عثمان رضی اللہ  
عنہ را بگوئ کہ نظر را ایشان انداز و چنانچہ حضرت عثمان رضی اللہ عنہ نظر بر آن انداخت کہ بجز قطعاتی  
نظر مبارک نشدہ درست شد پس معلوم کنید کہ چون رتبہ عظمت حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہ را جل جلالہ را بین  
بخشید کہ ہشتاد و یک سال فرشتہ محنت کردند اما خشت ہرگز درست نشد و یک نظر مبارک حضرت عثمان رضی  
اللہ تعالیٰ عنہ را حکم اللہ تعالیٰ درست کرد و مدہن بر نعنت بر جان راضی بلکہ گل کند یا نبوی و دیگر زبان آورد.

### و فضیلت حضرت رضی علی کرم اللہ وجہہ

آورہ اند کہ در خلافت حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ در می را گزیدند نزد آنحضرت آوردند  
آنحضرت فرمودند کہ دست او برین چنانچہ دست بریدہ را میرفت و ہر دم شکر نعمت  
میگفت کہ یا الہی غنیمت است کہ دست مرا بحکم مرتضیٰ علی کرم اللہ وجہہ بریدند امیر  
کرم اللہ وجہہ را خبر شد کہ در چنین شکر میکند در ول امیر شفقت پیدا شد و دست بریدہ  
را بلعاب مبارک درست کردند بحکم اللہ تعالیٰ ای مومنین از شکر چنین نتیجہ است کہ در پیش خدای  
و دیگر بنیاد بود رضی اللہ عنہ نام کہ از اصحاب پیغمبر صلوٰۃ و السلام بود کہ بگویند شکر



بیاید دید که جانور سے از بسیاری ذکر و پویش شد بر زمین می افتد و بازی پرواز و ابوذر رضی الله عنه چون این چنین احوال آن جانور و دید بدگاه الهی مناجات که یا باری تعالی این جانور را بمن گویا کن بحکم الله تعالی آن جانور به آنحضرت رضوان الله علیه تکلم کرد ابوذر رضی الله عنه از و پرسید که چه ذکر میکنی گفت شکر نعمت باری تعالی بجای می آورم گفت کدام نعمت است گفت هرگاه شسته میشوم میگویم رحمت اود و دستان علی کرم الله وجهه را پس چون زمان میراب میشود پس آمومن هرگاه که جانوران هوای از دوستی حضرت رضی علی کرم الله وجهه بجهان مست اند که از تشنگی سیراب میشوند صد هزار نعمت بر جان خارجی کو که حضرت شاه مردان علی رضی الله عنه کند نفوذ با الله متباد و اولاد امجاد ایشان معاذ الله منها بر زبان آورد چو که جلوه گوشه و مقرران نور لا بصار عبد المتار محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام اند و در سخاوت السلیمن نکلور است که آب غسل آنحضرت علیه الصلوة والسلام در شیشه نور نگه داشته اند و در تفویض ملایک مرش مجیدانکه وقت مردن بنده فرشتهها یک قطره از آن در دهن بنده مومن بچکانند و بنده از برکت آن سلامتی ایمان رود و تلخی جان کنونی نیز بر آسان گردد و لیکن چند کس بنده گان الله که در دنیا آنها را الله تعالی آنقطره نصیب نخواهد کرد از آن قطره محروم خواهند از سبب شایسته گناهان خود و اول آنکه امانت رضایت کنند.

### در بیان آنکه در امانت خیانت و رند

چنانچه روزی حضرت امی کرم الله وجهه از بی بی فاطمه الزهرا رضی الله عنها پرسیدند که خاتون جنت از جمیع پیغمبران علیهم الصلوة والسلام که کدام پیغمبر دولت و نیوی داشت گفت معتر سلیمان علیه الصلوة والسلام را دولت بسیار بود حضرت شاه فرمود که شنیده ام که چون معتر سلیمان علیه الصلوة والسلام کار خیر و خیر خود کرد و اما د خود را کلاه زدن داد بود که زیر دستار خود میداشت مرثع بود آنکه بیعت صد مردار میداد آن هر یک با بهای خمر و جادوهای بود پس هرگاه کلاه مردار بد چین گران بهای دانه بود و دیگر چه چیز چه قدر و چه نسیم متاع داد باشد این سخن مبارک حضرت خاتون جنت رضی الله عنها ناخن زد و در خاطر تشریف آمد که شایسته حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه و در خاطر تشریف گمان بردند که دامادم پیغمبر آخر الزمان رضوان الله علیه شد ام ما را چه چیز داده آخر الامر حضرت خاتون جنت رضی الله عنها ازین دار انشاء بدار ایقار دولت فرمودند و در دست حضرت علی کرم الله وجهه خاتون جنت رضی الله عنه را در خواب دیدند بر در جنت استاده اند.



در رضوان یعنی دار و فیه بهشت و اقل شدن نسیدید حضرت علی کرم الله وجهه از حضرت بی بی صاحبیه  
رضی الله تعالی عنهما پرسیدند که دختر رسول الله پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام و خاتون و  
مالک جنت بودی چرا بر درواز بهشت استاده او داخل بهشت نمیشوی گفت یا امیر المومنین  
سوزن از همسایه گرفته بودم و از خاطر من فراموش شده در طاق خانه ماند و درین جا طلب من  
میشود مگر آنرا به همسایه رسانی من داخل بهشت میشوم والا نه تا روز قیامت بر دروازه استاده  
خواهم ماند حضرت علی رضی الله عنه از خواب بیدار گشته بموجب فرمان بی بی صاحبیه رضوان  
الله علیها سوزن مذکور حواله همسایه کردند بعد شب و بیکر حضرت خاتون جنت علیها السلام  
را در خواب دیدند که در بهشت بر تخت نور شسته و هزاران هزار حوران دست بخت بخت  
ایستاده اند و یک دختر نیز معز زیورهای گران قیمت و جواهرهای بشمار بخت حضرت  
بی بی استاده است حضرت علی کرم الله وجهه فرمود که بی بی رضوان الله علیک آنچه مرتبه  
تو معلوم کردم که حوران بهشتی در خدمت ایستاده اند اما این دختر که بازو آراسته است  
کدام است بی بی فاطمه الزهرا رضی الله عنها فرمود که یا امیر المومنین رضی الله تعالی عنک  
آنروز یاد کن که بر من طعنه زده بودی که بهتر سلیمان علیه الصلوة والسلام دختر خود را چندین  
چهره داده است این همان دختر بهتر سلیمان است که خدای تعالی در بهشت از خدمتگاران  
من کرده پس ایمن معلوم کن همچون خاتون جنت رضوان الله تعالی عنهما برائے او ای یک  
سوزن همسایه چند روز بر دروازه بهشت ایستاده اند و حکم داخل شدن در بهشت نشد  
تو مال مردم میخوری و از خوف خدای تعالی و محاسبه عقیبی نه ترسی و هیچ پاک نزاری چگونه  
در قیامت خلاصی خواهی یافت یا آنکه که از نیاز حق تلفی و خیانت درزی و مال مردم می  
توبه نمایی یا نه بانی که بصدق دل توبه کنی تا ازین آب غسل محروم نباشی +

### در بیان آنکه دختر با نفع گذاره

دوم آن که دختر خود را با نفع در خانه نگه دارد و کار خیر کاوش سرانجام نکند و مے گویند که هرگاه از  
اموال جمع خواهد شد و مردم از مئی رسوم دنیاوی تقاضا فرود کرده کار خیر و خیر خواهم کرد و غافل نظر  
کن فرشتگان بهشت از زمین آنرا لعنت میکنند پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
خود را یعنی از دواج حضرت بی بی فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنها چگونه سرانجام فرموده اند و گویند وقت  
ایام فراخی در دست نبود و در دولتخانه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوائے -



سبوح آب چنبره دیگر نبود و بوقت ازدواج عمر مبارک بی بی خاتون جنت علیها السلام مقیم  
 شانزد هم سالگی بود تفصیل چیز که بوقت ازدواج خاتون جنت رضی الله عنهما از جانب پیغمبر  
 علیه الصلوة والسلام طاعت شد انبیت اول آنکه یک سیاه و دم بور یا یعنی جائی نماز سیوم سواک و نماز  
 پنج گانه و کوزه گلی ششم سجاده هفتم تکیه که از پوست میش ساخته و از برگ خرما پر کرده بود آنحضرت رسول  
 کریم علیه الصلوة والسلام این همه اشیا را در آنحال در بغل خود گرفته بودند هفتم کاسه چوبی که زیر پدین شام  
 گرفته بودند نهم نعلین چوبین که علی کریم الله وجهه در پائی مبارک خود کرده و یک چادر هفت پیوند  
 در آنحال بر سر کشیدند و بخانه امیر کرم الله وجهه رفتند روایت است که آسیا حضرت  
 ابابکر نزد سجاده و کوزه حضرت عمر خطاب گرفته بودند و در بعضی کتب نوشته اند که چادر حضرت  
 خاتون جنت هفتده تریز بود بعضی گویند بیست و یک قطعه دخته و در گوش مبارک آنحضرت  
 رضی الله عنهما ریمان سیاه بجای کوزه اندخته بودند باره ای بنده تو بگو که تو از  
 پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوة والسلام زیاده و بلند نیستی و دختر تو از دختر سرور کائنات صلعم بلند  
 تر نیست پس چرا دختر با نعل را نکاح نمیکنی و کتختائی نمی سازی و دیگر روایت گفته که در  
 آنوقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم با پوش و بغل مبارک خود گرفته رفته اند چنانچه  
 تمام کوه های از خوشبوی معطر گشته اهل آن محله دانستند که پیغمبر عالمی سلام خوشبوی  
 لطیف بر دختر خود عنایت فرموده می باید که پیش امیر المومنین علی کریم الله وجهه برویم که  
 با هم حصه کند چرا که رسم است که هر کتختائی یا زن هم رنگ و هم مجلس حصه از تحایف  
 شادی از خوش طلب میکنند آنرا هر چون ایشان آمد حصه خوشبوی طلب کردند  
 امیر المومنین حضرت علی رضی الله عنه همه را همراه گرفته بخدمت پیغمبر علیه السلام آوردند چون  
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم مطلع گشتند پرسیدند که خوشبوی دنیا اگر طلب میکنند  
 آن سهم شما میدهم یکن چندان پایدار نخواهد ماند و اگر خوشبوی عقیبا  
 طلب میکنند بشما هم میباید که همیشه معطر و معبوس و پایدار بماند همه عرض  
 کردند که یا رسول الله صلعم ما را خوشبوی که آخرت در کار است حضرت علیه  
 الصلوة والسلام از زیان فیض ترجمان نصیر نمودند هر آن بنده که هر روز  
 بر من صلوات فرستد الله تعالی تبر او را تا روز قیامت معطر سازد و  
 پس ای مومن ترا میباید که روز و شب در خواندن درود شریف



شغل باشی و یک ساعت تغافل کنی و دختر بالغ را در خانه بی نکاح نداری و گیریش نوذکوفات  
 رسول کریم افضل التیمه والسلام چون آنحضرت علیه السلام را بیماری سخت رود و  
 بخانه مبارک خودتشریف آوردند باین حالت حق جمله حرم نگاه میداشتند و نوبت نبوت  
 بخانه تمامی حرم با خواب میفرمودند روزی در دل آوردند که حق تعالی جل جلاله بسبب سازد  
 که جمله حرم با رضائے و نه دتا بخانه حضرت بی بی عاتشه بنت ابی قحطه صحت مانم چنان زمان  
 که جمله حرم بهائے بی طاقتی و بے تابی دیدند از خود رخا و اندو گفتند که یا رسول الله صلعم کمال  
 چندان روز در خانه حضرت بی بی حضرت عاتشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہا آرام فرمایند  
 بعد از صحت هر چه در خاطر شریف خواب آمد همان مناسب است رسول کریم صلی الله  
 علیه وسلم در خانه عاتشه صدیقہ رضی الله تعالی عنہا تشریف آوردند و سکونت اختیار کردند بعد  
 از چند روز بی طاقتی کمال رسید مبارک خود را بر زانو حضرت بی بی عاتشه صدیقہ نهاد  
 و بیوش شد بعد از زمان باز بهوش آمدند و صوفی و ده نماز نفل ادا فرمودند همان زمان بهتر  
 جبرائیل آمد و گفت یا رسول الله صلعم خدائے تعالی ترا سلام و تحفه و روضه رسداده  
 سیفر مایه اگر ذوق حیات و تیا خواهی هر قدر که عمر خواهی به بخشم و اگر وصال مرا اشتیاق  
 طری آن مضم بهتر است پیغمبر صلعم عرض کردند که یا بار خدایا در آنچه رضائے ترست  
 مرا همان قبول و منظور است و یکن غم و تفکرت بسیار است چرا که بهتر موسی را برادر خود  
 یعنی بارون را بعد از فوت خود خلیفه خود کرده گذاشته رفت من امت خود یکدم سپرم  
 او سبحانه تعالی فرمود که یا حبیب من عاتشه الصدوقه والسلام هم امت خود و امت خود  
 بن بسیار و حواله ماکین که خلیفه امت تو منم چون پیغمبر علیه السلام جواب  
 باصواب از درگاه جل جلاله بشنید و خاطر مبارک از اندیشه امت جمع شد فرمود اللهم  
 حفیظی و مکی متیتی درین بودند که باز بهوش آمدند و بعد از ساعتی آن کلمات بر  
 زبان مبارک آوردند اللهم افنون من سکنات الموت یک ساعتی در آرامی آن حضرت  
 نگذشته بود که حضرت عاتشه صدیقہ رضی الله عنها بطرف دروازه نظر کردند چه بیند  
 که یک شخص بمردوازه ایستاده است و با و از سخت میگوید که ای اهل بیت رضی الله  
 تعالی عنکم دروازه را کشاید که من از دور آمده ام و مرا به معشرت رسول کریم علیه السلام  
 والسلام کار ضروری است و ملازمت حاصل کردن است بی بی فرمود ترجمه



میگویی گفت من بهین زبان کاری دارم رسول کریم صلی الله علیه و سلم ایستاده بیدار شد و دید که بی بی! کس  
 هر چند مبالغه فرمود و قبول نکرد تا آنکه رسول عیسی سلام بیدار شده و دید که بی بی! کس  
 به آواز بلند مقابله می کند سرور عالم مسلم فرمودند که یا بی بی چندین قیل و قال با که میکنی  
 گفت یا رسول الله یک شخص اعرابی بر دروازه ایستاده هر چند میگویدم باز پس  
 نکار و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که یا بی بی اعرابی نیست و تو این در آن  
 شناسی این ملک الموت فرشته است که جمله آباوی ما را دیدن میکند و زنا را از  
 شوهران و پدران را از پسران و برادران را از برادران و دختران را از مادران جدا  
 میسازد و یتیم میگردد و مفارقت ابدی می اندازد پس همانوقت که وقت دعا است تمام  
 در گریه و زاری شدند و حضرت خاتون جنت رضی الله عنها به آواز بلند گریستن گرفت امیر  
 المؤمنین علی کرم الله وجهه منع فرمودند و رسول عیسی سلام فرمود یا علی کرم وجهه منع کنیدی  
 همین است باز ملاقات تا قیامت میسر نخواهد شد بعد از آن حضرت صدیق اکبر نجیب است آنحضرت  
 عیسی سلام آمدند عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اشب من خوابی دیدم که منبر  
 خطبه بایان گم شده جیب خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که منبر شما من بودم چون از دنیا خواهم  
 رفت منبر شما کج خواهد شد حضرت عمر خطاب رضی الله عنه نیز عرض کردند که یا رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم اشب من هم خواب دیدم که تازیانه عدل من افتاد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فرمود که یا عمر تازیانه عدل در میان شما من بودم چون از دنیا خواهم رفت عدل در استیقام  
 نخواهد ماند بلکه سلسله عدل شما خواهد گسست بعد حضرت عثمان غنی رضی الله تعالی  
 عنه عرض کرد یا حبیب خدا صلی الله علیه و سلم اشب خوابی دیدم که یک ورق از قرآن  
 مجید بطرف آسمان پریده رفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که ورق قرآن  
 مجید در میان شما من بودم بعد حضرت شاه مردان علی کرم الله وجهه عرض کردند که یا  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اشب خوابی دیدم که ذوالفقار از دهن من برشته یا رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم فرمودند که ذوالفقار دین شما من بودم چون از دنیا خواهم رفت اقامت  
 و ملک دین نخواهد ماند بعد از آن حضرت بی بی عایشه الصدیقه رضی الله عنها گفت که یا رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم من اشب خوابی دیدم که آئینه دست من گریه آلوده شد هر چند در کمال نظر میکنم  
 روشنی نمی بینم آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که یا بی بی عایشه الصدیقه رفقا آئینه روئے تو من بودم چون



من از دنیا خواهم رفت روشنی روی تو نخواهد ماند حضرت خاتون جنت رضی الله تعالی عنه  
 نیز عرض کردند که یا بابا صلی الله علیه و آله و سلم اشب من خوابی دیدم که چاک من پاره پاره  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای جان بابا چادر تو من بودم چون از دنیا خواهم رفت  
 چادر تو ستقیم نخواهد ماند بعد از آن حضرت امام المومنین حضرتان امام حسن رضی الله عنه و امام حسین  
 رضوان الله تعالی عنهما عرض کردند که حضرت ایان خواب دیده ایم که قبازره ایشان روان  
 بر آسمان میرود مایان بر سر خود خاک انداختم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که آن خواب  
 خواهم رفت پس سر و کاینات علیه افضل التحیات سر مبارک خود را در آغوش حضرت بنی  
 عایشه الصدیقه رضی الله تعالی عنهما نهادند همانوقت حضرت عزرائیل علیه السلام بیک فرشته  
 مردار که همراه آنها لک فرشته دیگر بود و در دست هر فرشته اسب الملق و پوشاک خوش روی  
 و خوشنویس بر آید استقبال احواح پاک مطهر و مقدس آنجناب سالت آب صلی الله علیه  
 و سلم آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عزرائیل علیه السلام پرسیدند که روح مرا چگونه قبض کنی گفت  
 ای حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم جان مبارک ترا میان قبض کنم هرگز بوجود مبارک تصدیق  
 نخواهد شد پس عزرائیل علیه السلام جان قبض کردند گفت چنانچه جان مبارک تا سینه آمد  
 از درگاه رب العالمین ندا آمد که ای عزرائیل جان حبیب مرا بگردان تا آنکه ایلم بگیرد موافق همان  
 رب العزت عزرائیل بگذاشت آنحضرت بهوش آمده گفت یا اخی عزرائیل علیه السلام آنچه  
 قوت داری می ندو بر من بکن لیکن بر آست من نخواهی کرد فی الحال عزرائیل علیه السلام بگذاشت  
 فنصر خود را بر سینه مبارک نهاد و باز همانوقت برواشت رسول کریم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 که اخی عزرائیل علیه السلام بنیان دانستم که تمامی کوههای زمین بر سینه من نهاد پس بحال آست  
 من چه خواهد شد فی الحال مهتر و بر ایل علیه السلام بخد مت رسول امام علیه افضل التوحید و  
 السلام آمد گفت که ای رسول علیه السلام خدا فی تعالی بعد از این رخ کایف درود و  
 سلام فرموده است که هر که از زندگان تو بعد از نماز فرض یکبار آیت اکرسی بخواند الله تعالی  
 جل جلاله میفرماید که سختی جان کنان بر آسان گردانم شما هم است خود خود را به دست خود  
 را بمن بسپارید و خاطر جمع گردانید که هیچ عذاب خواب و بیداری پس ای موسی بدانکه پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم در وقت نزاع روح مبارک نم است خود را فراموش نگردد تو درین جهان  
 چنان درجوالی کنی که نیاز قنار مانده که هرگز از عذاب گوشت و پلخی جان کنان خبر ندارم (و آنحضرت



رسول کریم صلی الله علیه وسلم را برود و فاته یا نمیکنی ؟  
 و دیگر فضیلت حضرت عایشه صدیقہ رضی الله تعالی عنه

بدانکه در وقت ترم آن سرور علی الصلوٰۃ و السلام عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق مبرادر حضرت عایشه رضی الله  
 مسواک دست خود داشت آن سرور عالم علی السلام از و طلب کردند بی عایشه صدیقہ رضی الله  
 عنہا و بر سر عالم علی الصلوٰۃ و السلام از دست عبد الرحمن گرفته در دهن خود نرم کرد و خواست که با  
 پارچه خشک کند و بدست مبارک حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم ببرد آنحضرت صدم  
 فرمود که یا بی بی رضی الله عنک خشک کن که از برکت لب مبارک تو تلخی جان کندن بر من آن  
 گردد پس آن مومن بدانکه درجه مرتبه بی بی عایشه صدیقہ رضی الله تعالی عنها چنان  
 است پس بر روز دوشنبه دو اندوهم ماه ربیع الاول از دار الفناء بدار البقا حلت کرد  
 و همان بحق تسلیم کردند قالوا نالک و انا الیک راجعون و دیگر روایت می کند که روزی  
 سائلی از سختی فاقه پیش بزرگه سوال کرد گفت که سائل تو در اینجا استاده باش  
 تا من بخانه میروم اگر چیزی موجود باشد بیاورم آن بزرگ از خانه باز آمد چه بنید که سائلی  
 بر خاسته رفته است حیران شده گفت که بد کردم که سائلی از خانه بدر رفته چون سائلی گشت  
 چه بنید که همان سائل دوباره می آید گفت که جوان تو کجا رفته بودی گفت از بسبب استیلائی  
 تصدیع سردی و سرما پیش دوزخ رفته بودم لیکن او سردی رفع نکرد آنقدر گفت بیامین تو پیش  
 دوزخ میزدیم که چهره آتش با تو اثر ندارد چون هر دو پیش دوزخ رفتند آن بزرگ گفت که ای  
 دوزخ چرا گرمی باین مرد نکردی که آزار سردی از او رفع شود آهی از دوزخ برآمد که من هم  
 ندارم که آتش موجود بود هر که در اینجا بیاید همراهم بیارد یعنی از گناهان بسوزد این مرد از گناهان  
 پاک بود چگونه با و گمان کنم پس آن مومن از گناهان بازمانی و از اعمال و افعال بد توبه کنی تا د  
 آتش دوزخ نسوزی پس بر روز قیامت الله تعالی اجل جلاله هفت مردمان را از زیر عرش  
 جا خواهد و ادا دل آن بادشاه که عادل باشد دوم جوانان صالح و نیک بخت سیوم زبان صفا  
 شرم و حیا چهارم فقیر صاحب بنجم علماء که با عمل باشند ششم شهید که در راه حق تعالی شهید  
 شده اند هفتم قاریان کتاب آن شریف تال البنی صلی الله علیه وسلم سبعة تفریطهم  
 الله تعالی یوم القیامه شخصی امام اعظم رحمه الله علیه را پرسیدند که یا امام از شومستگیا  
 که ام بنده در دوزخ فرود فرمود از شرک الله تعالی و تطلم بعباد الله تعالی ؟



## در منع رشوت نقل است

که نوشیروان عادل بر تخت نشست بود که مار عظیم و سیم پیش شاه آمد استغاثه نمود چنانچه نزدیک  
 آن باز تمام خلق شهر گریخت باز پیش شاه آمد که کورنش بجای آورده عرض کرد که از دست ظالمی  
 نجات یابم و سیم پیش نوشیروان فرمود که مردمان بدانند که این باز از من استغاثه نمود پس لایم  
 آنست که دو کس و شجاع همراه این باز روند و از بحق رسانند و راضی نامند بیارند مردمان بموجب حکم شاه  
 عادل بر عیالته بسوی خانه مار رسیدند چو بیند که یک کمان بر دوش سوار است است او را  
 کردند بعد از آن باز در سوارخانه خود رفت و از خانه دو لعل بنظر دو کس مردمان آن فوج را و او را  
 آن هر دو لعل گرفته و قیاب شده و در خدمت بادشاه آمده همه حال ظاهر کردند لیکن حقیقت لعلها  
 نگفتند و نزد خود نگه داشتند زن آن آنها خوبی و صفاتی بغایت دیده و رنگوئی خود او میخواست چون مدت  
 برین آمده روز عید شد زن آن شهر آراسته شده برائے تعظیم حرم بادشاه آمد چنانچه آن هر دو زن هم  
 در گلو انداخته آمدند و بجز و بدین لعل هر یک بادشاه و حریرت شدند و گفتند که این قسم لعلها در خانه پادشاه  
 نیست از کجا آورده و از کجا پیدا کردند پس تمام قریب خدمت بادشاه عرض کردند و کوالیف لعلها اظهار کردند  
 که زن آن فلان فلان که نوکر سرکارند اینچنین لعلها دارند که در خزانه سرکار نماند لیست بادشاه  
 خود را بجنو خود طلبید پرسید که این لعلها از کجا آورده اند راست بگوئید الا نه شمار بر دوش کشتم آنها  
 گفتند آن روز که باز همراه مار فرستاده بودند باز آن لعلها بیاورده بود شاه فرمود عیالست پیش  
 من اظهار کرد و تعیری با شعاچه و هم الحال سزائے همین است که آن لعلها بجای برسانند شما لایق  
 نشین آید ولیکن از خوف خداوند در گذشته و عوض این از خانه دیگر بیچاره که این مقدمه رشوت باشد من  
 در روز قیامت شرمسار شوم و داخل در رشوت خوانان باشم پس بآئین نظر کن عیال آن شاه بزرگوار

## نقاست

که سلطان سکندر روی روزی بر تخت نشست بود که مار عظیم پیدایش نزد یک سکندر آمد که کورنش بجای آورده  
 فریاد کرد فی الحال سکندر از تخت برخاسته معه لشکر تمام همراه باز روان شد تا زید و من کوه رفت و رسید  
 کوه غارے بود باز در غار رفت بادشاه نیز عقب رفته داخل شد چه بیند که کثروم کمان بر دوش  
 خانه نشسته سوارخانه آمد و رفت او نمیدانست پادشاه نیز و کمان از دست گرفته  
 و نام خدا تعالی بر زبان آورده چنان زه کرده زد که یک ضرب او را بکشتاد



چون مار کو دهم را کشتند را دید خوش وقت شده یک دانه مروری سلطان مکنه داد اشارت کرد که این دانه دوائی چشمست و با صیاط و محافظت نگه داری بعد از چند مدت بادشاه بکان خود آمده خواست که آن دانه را تجربه نماید از وزیر پرسیدند که این دانه را چگونه آزمایم وزیر عرض کرد که اولاً این دوائی را هرگز در چشم خود نکشی و چشم دیگر انداخته امتحان باید فرمود بادشاه گفت از انصاف و درست که اول در چشم غریب اندازم شاید که او کور شود خوب نیست بهتر همین است که این را در چشم خود کشم و بیایم اگر چشم من کور شد بادشاه ملک استم باز دوائی بنیائی پیدا خواهد شد اگر اعیاناً کور خواهیم ماند بهتر است و ظلم از من به کسی نخواهد شد بادشاه همچنان کرد و در چشم حال خود کشیده اگر چه دوائی بے نظیر بود لیکن از سبب مار که در دهن داشته بود اگر کسی دیگر در چشم انداختی همان زمان پاره پاره شدی از سبب آلودگی زهر مار از برکت صدق بادشاه الله تعالی جل جلاله و عم نواله چشمان مکنه در نقطه خویش نگه داشت و پنهان بصارت از کرم خود بخشید هر یک دغینه زمین در نظر بادشاه درآمد از خواص و عوام هر کار و بار که گفتگو میکردند بادشاه معاینه می شد و تمام کوائف در زمین واضح شد از برکت راستی و خدای پرستی پس بے مومن خوف خدا تعالی و در خاطر آورد از ظلم بر پیشین کن چشم تو مثل آن بادشاه روشن گردد

### حکایت

آوردند که در اول عمر بادشاه نوشیروان چنان در ظلم مشهور بود که طایران بیابان نیز شکایت میکردند روزی نوشیروان بادشاه بر آشکار طرف بیابان رفت و دید که بوم بر درخت نشسته بود و یک دیگر گفتگو می کردند نوشیروان از وزیر خود پرسید که این جانوران با خود چه میگویند گفت این چند دختر خود را به پسر خودی دیگر به نسبت نام زده کرده بود کار خیر و خیرتر نزدیک بر سید اما آن چو میگوید که دختر خود را چه قدر داج را خواهی داد و جواب میگوید اگر زندگانی نوشیروان است بسیار چیز خواهم داد بخون نوشیروان این سخن از زبان وزیر شنیده می ماند گفت سبحان الله العلیم العظیم ظلم من در جهان چنان مشهور شد که طایران هوای شکایت میکنند آوردند که همان وقت او را از فضل خدا تاثیر شده عدل در پیش گرفت و در هر شهر رسید مادی کرد هر کجا بادشاهی من ظلم رسیده باشد یا مال کسی بزد و تعدی برده است او را جمع بخصور بیاورد او را بحق رسانم چون خلق الله این امید کردند باور داشتند شاید



که بنوعی دیگر فریب کرده رسم تعدی و ظلم دیگر اندازد و گمان برود که این صرف خلاف است  
و بعضی بمرجوع آورده باد شاه فرمود هر کدام خود مطلب خود نوشته در فلان مکان بنیدازد  
موافق آن حقیقت واقف شده حق بحق و در رسایند خواه شد پس کسانی که رجوع آورده بودند  
همچنان کردند و دیگر بادشاه آن خانه را بشا و یک خط از آن جمله گرفت و مطالعه نزد حکمت  
آلهی در آن مرقوم بود که اے بادشاه جهان پسر تو که شهبازده است نرس این بیچاره از ظلم  
گرفته در خانه برده نگه داشته بر اے خدا مرا بحق برسان و دادا و امن بده بجزر و شنیدن شاه در  
غضب شده شهبازده را بحدود طلسمیده پرسی که چرا چنین ظلم بر این مسکین و غریب داشتی  
گفت اے پدرم هر بان از من چه شد که عهد بادشاهی تو پاره ظلم از من بوقوع آمده تو از کرم جرم و  
تقصیر من بر بخش شاه فرمود که این را قتل کند همانوقت شهبازده را بقتل رسانید و چهار  
پاره از بدن او کرده در چهار گوشه شهر روانه و مای آذینان ساخت باز نوشیروان حکم  
کرد که همچنین عدالت بگیرد و او را هم کرد تمام مردم این معامه دیده در دل خود تصور  
کردند که همین حال دیگران خواهد شد پس مردمان و ادخواه نیامین خود راضی و شکر گذار بوده  
به مصیحت گریه کردند و زو گیر چون نوشیروان در آن مکان آمد خلق الله نیافت پس از همان  
روز نوشیروان عالی مشهور و موسوم گشت هیچ آثار ظلم در جهان نماند که تا روز قیامت نام  
عدالت او قائم خواهد ماند از برکت عدالت او الله تعالی اجل بباله خواهد آمرزید پس اے  
مومن ترا اے باید که از ظلم تو به کنی و حتی الامکان خود را در عدالت کوشش کنی و در جبهه عدالت  
از عبادت پس عظیم است دعا قبت مردمان است و بجناب آلهی جواب با سوال دادن است

### در منع تعدی بهمسایه

آورده اند که نوشیروان عادل یک قصر تیار کنانیده بود و معماری آن انواع نقش و نگار مرتب ساخته هرگاه  
که قصر تیار شد پادشاه با وزیران و امیران برآمدین قصر آمده بسیار بین کرد و بعضی گفتند که اے پادشاه  
همان پناه محل خوش و بنیظیر تیار شد اما یک طرف کج در و اگر آن کجی زمین بر این عجیب و لا تانی خواهد شد نوشیروان  
گفت اے عزیزان این زمین و ملک پیر زل است که بغایت مسکین و غریب است از دوازده  
خدا تعالی تعدی کردن نمی توانم این کج بهتر است و ظلم بر عادی خوب نیست تا بروی قیامت  
خجالت نشود و قیمت گرفتن آن پیر زل قبول نمیکند کجی را که زمین و دهم حق همسایه پس اگر زیاده  
تسیر تا توانی بر همسایه تعدی و زور آوری کنی و او را از خود راضی و خوشنود واری ده



## دیگر در صفت عدالت

بشنو از عدل مہتر داود و مہتر سلیمان علیہ السلام کہ یک پیر زال ضعیفہ را بحق رسانیدہ بود و فائدہ روز  
ضعیفہ آرد خود اس کرده می آورد ناگاہ باو رسید و آرد آن پیر زال را پانیدہ بردن پیر زال بخدمت  
داود علیہ السلام گریان روان شد و در راہ حضرت سلیمان علیہ الصلوٰۃ والسلام ایستادہ بودند آن ضعیفہ  
فریاد برآورد و مہتر سلیمان علیہ الصلوٰۃ والسلام گفت بیش بایی من بروید کہ او خلیفہ من زمین است آن  
ضعیفہ بیش داود علیہ الصلوٰۃ والسلام آمدہ حقیقت پرین آرد خود ظاہر ساختہ حضرت داود علیہ الصلوٰۃ والسلام  
فرمود کہ آرد تو بر قدر کہ رفتہ از آن مصلحت از من بگیر آن ضعیفہ قبول نمود چون آرد گرفتہ بردن آمدہ حضرت سلیمان  
علیہ الصلوٰۃ والسلام بر دروازہ ایستادہ بودند گفتدای منیفہ تو کہ بجلت انصاف عدالت دعوی خود رفتہ بودی  
یا برے نیرایت او گفت از برائے دعوی عدالت فرمود کہ برہ اصل دعوی کن آن ضعیفہ باز  
در خدمت داود علیہ السلام آمدہ گفت کہ انصاف ما کن فرمود کہ آرد دیگر ضعیفہ گفت من عوض آرد خود نمیہم  
بلکہ بمان آرد مسائیدہ فو و خواہم حضرت داود علیہ السلام گفت ترا کہ باز گردانیدہ فرستاد گفت  
حضرت سلیمان علیہ السلام داود علیہ السلام گفت سلیمان علیہ السلام را بیا رہ چون آمدند پرسید کہ  
درین مقدمہ چنم گفتند یا ابا بدر گاہ رب العالمین مناجات باید کرد پس مہتر داود علیہ السلام ہمچنان  
کرد کہ اس پروردگار یاد آرد این ضعیفہ برہ است باور حکم شود کہ آرد این ضعیفہ بدید باو بکم  
اللہ تعالیٰ جل جلالہ بخدمت شریف مشرف شد داود علیہ السلام فرمود کہ چہ آرد این ضعیفہ  
بردی عرض کرد کہ مرا فرشتہ گفتہ بود باز مناجات کردندی الحال فرشتہ حاضر آرد داود  
علیہ السلام فرمود کہ چہ آرد این ضعیفہ ویران کنانیدی فرشتہ عرض کرد کہ سراج برائیل علیہ السلام  
فرمودہ بود پس مہتر جبرائیل علیہ السلام حاضر آمد اورا گفتند چہ را بر این ضعیفہ ظلم کردی  
گفت مرا اسرافیل علیہ السلام گفتہ بود او ہم حاضر آمدہ اورا فرمودند کہ چہ را این کار کردی  
ترا کہ گفتہ بود گفت مرا میکائیل علیہ السلام گفتہ بود میکائیل علیہ السلام حاضر آمد اورا  
پرسیدند او گفت مرا جناب باری تعالیٰ حکم کردہ بود حضرت داود علیہ السلام این سخن شنید  
و تعجب شد و حیران ماندند و بسوی پسر خود دیدند پرسیدند کہ ای سلیمان الحال باید کرد  
کہ کار با خداوند افتاد گفت یا ابا الحال مناجات بدید گاہ رب العزت باید کرد تا چہ حکم صادر شود  
حضرت داود علیہ السلام بدید گاہ الہی مناجات کرد کہ آرد و گاہ رتوسیدانی کہ این ضعیفہ بر  
آرد از من داد خواہ شد بمان زمان ندائے آمد کہ داود علیہ الصلوٰۃ والسلام قومی اورا نشستی



نشسته بودند کشتی را سوراخ بود آب بسیار دشتی افتاد آن قوم بدسگامان مناجات کردند  
چند دینار نذر من کردند بجهت خود آورد این ضعیفه همان سوراخها انداخته سوراخهای کشتی  
بند کرده ام و کشتی را سلامت بیرون آورده ام الحال آن قوم نذر گرفته می آید تو عوض آن  
آرد و نینار آن ضعیفه بده و برین گفتگو بودند که قوم کشتی معه دنیا گرفته پیش حضرت داور  
علیه الصلوة والسلام آمدند و یک یک حقیقت سوراخهای کشتی و بند شدن آن اظهار کردند  
آن نذر پیش نهاد حضرت و اود علیه السلام آن مبلغها را گرفته بموجب امر الهی حواله آن زن  
ضعیفه ساخت پس ایمن در رخسار الهی راضی و صابر و شاکر باید بود تا اجر عظیم بتو عاید گردد و در آداب  
ایزدی حکمت آن نافع تصور باید نمود هر چه میکند پلایندگان بهتر میکند برین بطرف و اود سلیمان  
علیه السلام پس بقیین بدان که صاحب عمل و ریشت خواهد ماند -

### نقاست

که بهتر خبر اسئل علیه السلام بعضی وقت که وارد یعنی مدینه حضرت امام حسن و حسین رضی الله عنهما قبا بید  
و بعضی وقت بهمه حضرت خاتون بنت هنی الله عندها آسیا سائیکه دیگر روایت این است بر  
انگشت خضر حضرت پیغمبر علیه السلام و نبل شده و بخت شده بود چند روز و شب آمدن  
آرام نگردد بودند شبی رسول علیه الصلوة والسلام برزاق مبارک حضرت بنی بی عایشه الصدیقه رضی  
الله عندها مبارک خود نهاده در خواب شدند حضرت بنی بنی زنده راه دل سوزی و محبت صادق و اودت  
باطنی انگشت مبارک آن حضرت در دهن گرفته تمام آرایش آن و نبل باشند پنا نچه تمام ریم و خون  
و نبل در دهن مبارک آن حضرت بنی بی عایشه الصدیقه زنده رسید که فی الفور وفات مبارک وضع  
شد چون آن سرور علیه الصلوة والسلام از خواب بیدار شدند هر سید غماز را جرای آن واقف  
شده بسیار از بیدار بیدار بیدار گشته و فرمودند که یا عایشه الصدیقه زنده امروز هر چه از من  
بخواهی خواه و مرا و دل خود بگو تا ترا از جناب الهی بدانم حضرت بنی بی عایشه الصدیقه گفت  
یا رسول الله صلعم از پدر خود پرسیده بخدمت عرض خواهم کرد و آنچه پدر من بفرماید خواهم  
گفت آن حضرت علیه الصلوة والسلام اجازت داد و فرمودند که برگرد پیش پدر خود پس  
حضرت بنی بی عایشه رضی الله تعالی عنها در خانه پدر آمده گفتند که پدر بهتر گواهی داد  
جناب رسول کریم علیه الصلوة والسلام برین بسیار مهربان شده می فرماید مرا که  
یا عایشه رضی الله تعالی عنک امروز هر چه بخواهی از من بخواه تا ترا از -



خداے عزوجل بدوتم و من بهر رسیدن مصلحت بخدمت شما آمده ام تا هر چه بفرماید همان طلب کنم حضرت صدیق اکبر فرمودند که ای عایشه تو بر پس که در شب معراج که الله تعالی جل جلاله شما را بختور خود طلبیده بود هزاران من دیده آمده از آنجمله سخنان که الله تعالی منع فرموده است که بانبه گان من دامت خود بر گزنگونی سخنهای من بگوئی بی عالتیه بخدمت فیض رحمت رسول کریم صلی الله علیه وسلم آمده پرسید که یا حبیب خدا از ان کلام که حق تعالی جل جلاله منع فرموده است که با است نمود اظهار کنی از ان مشله پیچیده من نکبیا کنیده پس پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام اندرین تیر شدند و گفتند که یا عایشه الصدقیه خداے تعالی مرا منع فرموده است و تو می پرستی درین فکر بودند که وحی در رسید و گفت یا رسول الله که الله تعالی جل جلاله ترا سلام و تحفه درود فرستاده فرماید که آنچه بی بی عایشه الصدقیه رضی الله عنها پرسید اظهار کن من ترا اجازت و اوم پس موجب ارشاد رب العلیل رسول علیه الصلوٰۃ والسلام پیش بی بی رضوان الله تعالی علیها اظهار کردند که یا بی بی که یک سخن انیت که اگر مسلمان از ریش مسلمان جنس خاریا چیز دیگر اندازد الله تعالی آن بنده را ثواب و نیک نیکی میدهد و هم اگر شخصی در میان روزه گوشت خورده و غذا خورد و بخواند مقابله هر که بر بدن او است ثواب نیکی و ریا بدستوم آنگاه هر کسی که بر روزه و مقبره و و فرستد بی نفعه حق تعالی روعده است که برین در پیش رو آن بند وقت مروت ایمان بسلامت بر خاشا الله تعالی.

### نقاست

که در روزه عید در خانه آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام هیچ چیز برائے افطار روزه نبود چون وقت نماز بادا شد تمام اهل خانه یعنی جمیع حرم و ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخدمت رسول مقبول صلوات الله علیه عرض کردند که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم شما برائے خواندن نماز میروید و در خانه برائے افطار چیز از قسیم طعام موجود نیست فرمودند که خداے تعالی را یاد کنید و خواهید داد حضرت بی بی عایشه الصدقیه گفت که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما نه برائے نفس خود می خواهم لیکن سائلان و یتیمان و بیوه زنان که برائے طلب خیریت برود و خواهند آمد بنام خدا و رسول صلی الله علیه وسلم طلب خواهند کردن را چه جواب خواهم داد و فرمودند که ادیشان را رازق مطلق خواهید داد و همین ارشاد فرموده پختان عید گاه روان شدند چون این خبر آنحضرت عثمان رضی الله عنه



در رسید رضی الله عنه که امروز عید است و در خانه رسول کریم صلی الله علیه و آله از  
 جنب خود دینی بیج موجود نیست همچون وقت حضرت عثمان رضی الله عنه شصت شتر  
 بار آورده شتر روغن زرد و ده شتر شهید و یک صد و بیست گوسفند و پانصد و بیست و نوار  
 زر نقد و سال دولت خانه آن سرور کائنات علیه الصلوة والسلام نمود و آخر  
 الامر چون آنحضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام از نماز فارغ شده باز در خانه آمد  
 چه بیند که فقیران و بیوگان از دولت خانه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طعام  
 میریزد رسول علیه الصلوة والسلام چون اندرون خانه داخل شد ند حضرت عایشه صدیقہ  
 رضی الله عنها عرض کردند که یا رسول الله علیک الصلوة والسلام اصحاب را حکم کنیکه  
 درین جایایند و شب برگ طعام ایشان بخورند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود که عایشه صدیقہ ز این طعام از کجاست گفت یا رسول الله صلی الله  
 علیه و آله شصت شتر آورده شتر روغن زرد و ده شتر شهید و یک صد و بیست  
 گوسفند ان و پانصد و بیست حضرت عثمان غنی رضی الله تعالی عنه فرستادند  
 رسول الله علیه و سلم فرمودند که جمله مرہا را قسمت کردن مناسب است گفت  
 آس در جمله حرم خانه تقسیم علیہ علیہ و کرد رسول علیه الصلوة والسلام فرمود  
 یا عثمان استجیل صاحب عثمان بن عفان بببر ایل علیه السلام در رسید و  
 گفت یا رسول الله حق سبحانہ تعالی دعائے تو مستجاب کرده است که در روز  
 قیامت حضرت عثمان رضی الله تعالی عنہ بی حساب و بہشت خواهد رفت ان شاء الله تعالی  
 فضیلت و روضه عظمی کہ بعد از نماز بر سیمیر علیه الصلوة والسلام بفرمود  
 آورده اند کہ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج یک فرشتہ و یک از پیشانی او  
 آب دغون مثل دریا می رفت اورا گفتند کہ ای فرشتہ مگر از رحمت خداے تعالی علیہ  
 شدہ کہ چنین گریہ میکنی زو و سوال خود را بگو فرشتہ گفت یا رسول الله -  
 صلی الله علیه و آله و سلم تو بزرگ ترین ہر دو جہان و سر وار جملہ گروہ پیغمبران  
 ہستی مگر حق سبحانہ تعالی مرا از فضل و کرم خویش بیان علم بخشیدہ است  
 اگر یک ماہ باران متواتر بار دمن شمار آن قطرات میام کہ معی فرزندان حضرت  
 آدم علیه الصلوة والسلام ہر قدر کہ موی بر بدن حیوانات باشد سے شناسم



و ہر قدر کہ روز شب مردان و م یعنی انقاس میزنند میدانم و عدد در یک میان و گاہ ٹیس  
 صحرائے و قطرات دریائے چشم من روشن است رسول علیہ الصلوٰۃ و سلم فرمود  
 پس باز باعث گریستن چسیت گفت یا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مجھے بت  
 و انم لیکن چیزے را شمار نماید انم رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت آن چیزے  
 کہ اہمست گفت یا حبیب اللہ علیک الصلوٰۃ والسلام ہر بندہ کہ از اُمت تو بعد از  
 نماز خجروہ مرتبہ درود شریف ہر ذات مبارک تو میرساند شمار ثواب اورا شماردن  
 نمی توانم و در شمار عقل نے آید کہ ثواب آنچہ قدر است چون مناجات میکنم  
 برائے دریافت ثواب اد حکم رب العالمین میرسد کہ اے فرشتہ شمار  
 ثواب اورا جس من کسے و گیرنے و اند پس گریستن بحسب آن است کہ  
 سب او اُمت تو این درود معظم و مکرم میدانند یا نہ و ثواب این درود -  
 بی پایان سے شناسند یا نہ آور وہ اند کہ حضرت بی بی عائشہ الصدیقہ رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہا دو ہزار روایت اند رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام یاد کرو وہ اند  
 پانصد ہزار خود گفتہ چنانچہ یک روز حضرت عائشہ الصدیقہ رضی اللہ تعالیٰ  
 عنہا گفت کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اگر من مرد بودے ہرگز بد و نیک  
 نہیں کرتے پس رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام فرمود یا عائشہ الصدیقہ رضی اللہ تعالیٰ  
 عنک دعویٰ بزرگ کردی گفت یا رسول اللہ علیک الصلوٰۃ والسلام  
 چہار چیز از کار و بار و نیوی کرے اوکل بانگ نماز گفتے دویم و سب اہل  
 نماز گاہ استادے سیوم اسوان فازیان را علف انداختے چہارم خدمت نما  
 یو اتھی کروے ہیں فرمود رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام صدقت یا عائشہ الصدیقہ رضی  
 اللہ تعالیٰ عنک پس شے مومن تو ازین چیزے کار غافل مباش تا آتش دوزخ بر تو  
 حرام گرو و مذہب سنت و جماعت آن است کہ چہار بار کبار پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 علی حفظ المراتب برحق و اند و حضرت خاتون حضرت رضی اللہ تعالیٰ عنہا حضرت امام  
 حسن و حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما را کرامت و تقدیرات و بزرگی بسیار اہمست

### در بیان فضیلت علماء

آورده کہ چون در قیامت بحکم اللہ تعالیٰ جل جلالہ فرشتگان بندہ را بہ طرف دوزخ برند و در آن وقت حکم ہی



تعالیٰ و رسید که این را برپسید که گاهی در مجلس علماء شسته بود بگوید یا بار خدایا نزد یک علمای  
 نه رنتم باز حکم شود که برپسید نام خود مثل نام علماء واری تا ترابزه نختم او گوید یا بار خدایا نامم  
 مثل نام علماء ندارم باز حکم شود که اگر یک حرف از اسماء علماء و راسم این بنده باشد -  
 بطغیل آن به نختم پس بین لای مومن که مرتبه علماء انیت پس بهر حال طلب علی  
 مسئله بدانکه خلقت انسان چگونه است فرمود الله تعالیٰ جل شانده فلینظر الا انسان  
 هم یخلق چون خدا تعالیٰ خواهد که خلقت انسان کند یعنی بنده را پیدا کند پس شہوت  
 در وزن گیر و از پشت پر او از سینه ماوردی نماید و پهل روز پاره گوشت گرداند  
 بعد الله تعالیٰ فرشته را می فرماید که در شکم نبویس کردارش را که در دنیاچه خواهد کرد و عمرش  
 را که این قدر مدت خواهد زیست و مرکبات و سکناات دی و نیک بخت بد بخت بودنش هم  
 نبویس علی رقیق اگر دت بعد از ان حکم میفرماید که روح در بدن او انداز و پس آئنده ترا می باید که  
 معلوم کنی اول اناب نجس که منی باشد شده و آخر خاک پر آگند شوی پس مغرور بودنت که حوصلت

### قصه حضرت یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام

بشنو که متبر یوسف علیہ الصلوٰۃ از چه سبب در چاه افتاده بود و در تفسیر نو شسته اند که مالک  
 نام سوداگر بود شبی او در خواب دید که ماه از آسمان در آستین من افتاده است چون  
 بیدار شد این خواب پیش منجمین اظهار کرد و گفتند ما را چیزی بده تا ترا این مقدمه خبر  
 یوسف مالک چند دنیا را داد و گفتند که یک غلام بدست تو خواهد آمد که از ان توانگر خواهی  
 شد و تا روز قیامت از تو دولت جدا نخواهد شد و از سبب آن در  
 بهشت داخل شوی مالک بخانه آمد اسباب سافرت و سوداگری تیار  
 کرد و عزم طرف شام مصر ساخت و روانه شد بعد از چند روز در شهر  
 شام رسید طرف آسمان دید و گیریت و بشارت حصول تنائی خود دست  
 ناگاه با تف آواز داد که هنوز درین کار مدت پنجاه سال است پس او را  
 چنان شوق افتاد که در هر سال بشام می آمد تا غلام مدوح کے بدست می آید  
 چون خدای تعالیٰ و عا می او قبول کرد یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام را برادران  
 علیهم السلام در چاه انداخته و قول دیگر آن است که بود نام صالح و  
 بزرگ بود و بخدمت شیت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام



ایمان آورد و قصه مہتر یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام شنید و التجا بدرگاہ اللہ  
 تعالیٰ کرد کہ خداوند اعظم من چندان کن کہ روئے مہتر یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 را بہ بینم اورا خدائے تعالیٰ فرمود کہ در فلان چاہ آرام گیر و در آنجا باش مرا خود خواہی  
 یافت چنانچہ آن مرد یک ہزار سال و را بخامد پس اللہ تعالیٰ برائے ہمیں  
 یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام را در چاہ انداخت آن بزرگ فی الحال یوسف  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام را در کنار گرفت و گفت غم مخور کہ سبب این مصیبت حق  
 این بود کہ زیارت تو بکنم مہتر یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام در بارہ ادو عاکر و تا آن  
 بزرگ جان بحق تسلیم کرد قول سیوم آنست کہ روزے حضرت یوسف علیہ الصلوٰۃ  
 والسلام در آئینہ نظر کرد صورت خود بوجہ امن دید و گفت اگر من بندہ بودم قیمت  
 صورت مرا کسے دادن نتوانستے خداے تعالیٰ را غیرت آمد و در چاہ انداخت و نوبت  
 یان رسید کہ وہ دنیا ر قیمت افتاد یعنی گویند بہ بست دنیا فروخت شد و قول یعنی  
 ازین کم ہمارم آنکہ در خانہ حضرت یعقوب علیہ الصلوٰۃ والسلام کنیزک بود پس داشت  
 بشیر نام شوخ چشم و کم خدمت و بے ادب ہر ساعت خاطر شریف حضرت یعقوب  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام می را بخانید لاچار بحسب ضرورت مہتر یعقوب علیہ الصلوٰۃ  
 والسلام ادرا بفروخت ازین معنی مادرش در فراق پسر بغایت غمگین شد و نے  
 الحال آن کنیزک بدرگاہ آہی مناجات آوردہ گفت کہ یا آہی بطوری کہ حضرت  
 یعقوب علیہ الصلوٰۃ والسلام فراق فرزند من در پیش آوردہ تو ہسم چنان اورا  
 بفراق فرزند مبتلائے کن تا اورا نیز جدائی فرزند جگر بسوزد حق تعالیٰ ارعای  
 او قبول کرد ازین سبب از حضرت یعقوب علیہ الصلوٰۃ والسلام یوسف  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام غایب شد و غلام کردہ فروختہ شدند قول پنجم آنست  
 کہ زبے یوسف علیہ السلام خاطر خوش آورد و نگاہ اوران حسین ترم ایشان را طاعت من  
 واجب است عیسرت بدرگاہ آہی رفت کہ از دست ہمان برادران آنرا  
 در چاہ افگند پس معلوم کن کہ سواسے ذات آہی پشاہ بدگیرے برون -  
 ہمچنین است آفسد الامر سوداگر ہم یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 را بیرون آورد و از ہمان برادران خرید کرد پس مہتر یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام



از مالک اجازت خواست که اگر گوی از ایشان وداع شوم که باز اتفاق دیدن من  
افتد یا نه مالک گفت که ایشان در حق تو چنین بدی کرده اند و تو طریقه ملاقات  
و احسان کنی جواب داد که سیرت ایشان همین است و طریقه من این است پس یوسف  
علیه السلام جمیع برادران را در کنار گرفت و وداع خواست جمله شرمند شدند و  
گفتند ای یوسف علیه الصلوٰۃ چه کنیم که از دست دلاست پدر و شہر داران سیرسیم  
که از دروغ گویان نباشیم والا نہ ترا در شہر بریم مہتر یوسف گفت کہ ای یوسف  
سلام من و رخصت پدر من علیہ السلام و برادران من بنیامین رسانند پس برادران  
یوسف علیہ الصلوٰۃ و السلام را با مالک کاروان سپردہ روان شدند مالک بموجب گفت  
برادران یوسف علیہ الصلوٰۃ و السلام با احتیاط و محافظت تمام بہ شہر نشانہ حوالہ  
افلح ساربان نمود و از انجا روان شدند از ان راہ کہ میرفتند در میان آن قبر والہ  
مہتر یوسف علیہ الصلوٰۃ و السلام بود چون نزدیک قبر مادر رسید بے اختیار  
بر زمین افتاد و گریستن گرفت و این بیات بخواند **ابیات**

اے مادر مہربان کجائے	در زیر زمین چنین چرائی	ہر دار کفن بین کہ چون نم
بر دست و دوپٹے بندسائی	بفرودخت مرا برادران نم	از کینہ و حسد بیوفائے
آوارہ شدہ ز خان نامم	من بندہ شدم ز ظلم بیانی	ہرگز نتوان غلامس دیدن

چون بہت قنای کبریائی  
ساربان چون بطرف شہر دید عالی یافت و دول افنوس  
خورد کہ مہتر یوسف علیہ الصلوٰۃ و السلام گریخت و دیدہ آمدہ کہ بر قبر گول افتادہ ساربان  
تدرے ازین معنی بے جاوی کرد یعنی طمانچہ برہے سہار کش زد و صبر کردند چون دوسرہ  
ساعت گذشت ناگاہ ابرسیاہ پدیدار گشت کہ تمام جہان را تاریک ساخت چنانچہ  
شتران و آدمیان و بارانے شتران تلف شدند یکے را دیگر بے نمید مالک کہ سالار  
قافلہ بود در سہرا سپان بندوی کنایند کہ از میان قافلہ بایان کسے گناہ عظیم کردہ است  
می باید کہ توبہ کند ہمہ توبہ کرد غلام پیچ روشنائی زہد دفع ساربان نزدیک مالک آمد  
و عرض کرد کہ من میدانم کہ این غلام صاحب برکت و کرامت است من اندوختہ ناوانی  
طمانچہ بر روی مبارک او زدم اثر شامت نامہین است مالک افلح را گرفتہ پیش مہتر یوسف  
علیہ الصلوٰۃ و السلام آمدہ گفت اے مہتر یوسف علیہ الصلوٰۃ و السلام از را حکم



بخشی این گناه برائے خدا بسایر بخش یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام  
از راه کرم بخشی معاف کرد بهمان وقت ابرنا پدید گشت چون مالک  
این کرامت دید بہزار شفقت و رفاقت خود آنرا در مصر آوردہ آراستہ  
کردہ گفت اگر بگوئے ترا بفروشم فرمودند بفروش این زمان بندہ  
تو ام مالک گفت تو کیستی فرمودند کہ ہر گاہ فروختہ خواہم شد خواہم  
گفت چون در بازار آویزند تمام خریداران بہت یوسف علیہ الصلوٰۃ  
و السلام جمع شدند ہر یک بموجب مقدار خود مبلغی مے آوردند چنانچہ  
سیان آنہا یک پس زال بودہ الامور خریداری ریسمان آوردہ گفت  
مالک سو دگر را کہ این قدر ریسمان موجود دارم مالک گفت  
اے پس زال بادشاہ امیران دولت و خزانہ میدہند کہ ہر یک  
خارج ملکتے باشند و قبول نیکنم پس زن این بیت خواند بیت  
بگفتا گرچہ من کاسد تمام ششم و ہ کہ در ملک خریدارانش باشم  
وہ آتوقت حضرت بنی زینب را خبر شد وزیر عزیز را فرستاد کہ  
تا بہت یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام را خریدہ بیار و مالک گفت کہ  
بہت یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام را یک طرف و ترا نزد دوم  
لعل و ہوا ہر مردارید و غیبہ اندازد چون انداختہ وزن برابر نشد عزیز  
شرمندہ گردید چہا کہ خزانہ آورد برابر یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام  
نشد پس یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام خزانہ دار را گفت کہ کاغذ و قلم  
بیار چون حاضر آورد و دست خود گرفتہ نوشت لا الہ الا اللہ اسمعیل ذبیح اللہ  
لا الہ الا اللہ اسحاق بنی اللہ لا الہ الا اللہ یعقوب اسرائیل واللہ فرمود  
کہ ہمہ سان در ترازو اندازی و ہمچنان کردی الفور ترازو برابر گردید مالک گفت الحال  
بگو کہ کیستی فرمودند میگویم ابش طے کہ سہ من با کسے نگوئی و پردہ وہ من  
تلازم کنی گفت بہتر فرمودند کہ منم یوسف پس یعقوب بفرمود علیہ الصلوٰۃ والسلام  
مالک متحیر شد و گفت قربان شد م بتو یک عرض دارم گفت نہاد عفو کنی و در حق من دعا  
فرستی و چنین گویند کہ دوازہ زن و کنیزک داشت از وعائے بہتر یوسف



علی الصلوة والسلام از هر زن بود پس تولد شد بمکه حکم الله تعالی ببل جلاله ملک  
 بازار مصر لویوسف علی الصلوة والسلام پسندید که آن کدوم کسان بودند که ترا  
 خدمت فرمود که سرخاش کردن خوب نیست پس یوسف علی الصلوة والسلام خط غلامی  
 خود را از ملک بگرفت حکایت اینست که اول خوابی یوسف علی الصلوة والسلام  
 را در چاه انداخت بعد از آن با دست شاه شهر مصر گردید چون پدر یوسف علی الصلوة والسلام  
 باو شاه مصر شد بچاکس بود چاه زندان که انداخت و چون حضرت یوسف علی الصلوة والسلام  
 در زندان در آمد حق تعالی او را رنج و سختی رسانید که از طعام و شراب بیخورد و قفسه  
 ساینه گوناگون بر زبان راند می نمود سخت تشنگی می یوسف علی الصلوة والسلام حیران  
 ماند و پریشان گردید استغفار گفت بمان زبان منی جبرائیل علی السلام در رسید و  
 گفت که ای یوسف علی الصلوة والسلام الله تعالی ترا سلام گفته می گوید که  
 از زندان ترا خلاصی و ادم آتا تو که سوائی من دنیا بهیتر گرفته چند سال دیگر  
 در قفسه خواهی ماند اگر پشاه دیگر نمی گرفته زودتر خلاص می شدی القصد  
 بعد از چهل سال حق تعالی خواست که یعقوب علی الصلوة والسلام  
 را وصال کند حضرت یوسف علی الصلوة والسلام از مصر بکنعان و او را یعقوب  
 علی الصلوة والسلام استقبال کرد یوسف علی الصلوة والسلام را بسیار  
 شادی تعظیم و فرح و خوش کرد بمان وقت وحی علیه الصلوة والسلام  
 در آمد گفت ای یوسف علی الصلوة والسلام خدای تعالی  
 ترا سلام میدهد و میفهمد که ای بی ادب تعظیم پدر را بجا نیاوردی  
 یوسف علیه الصلوة والسلام ازین معنی تاسف کرد و ناوم گشت گفت الحال  
 پشیمانی سود ندارد بیکر الله تعالی ترا فرزند نصیب خواهد کرد از آنجا بچاکس  
 را بپیچید که نباشد پس ای مومن بهتر یوسف علی الصلوة والسلام را  
 الله تعالی این چنین عتاب کرد تو ز سب از خدمت و تعظیم  
 والدین خود غافل مباشش القصد چون برادران مصر یوسف علی الصلوة  
 را در چاه انداخت و ظلم کردند پیش پدر خود که یوسف علی الصلوة  
 والسلام اگر گمان خوردند اگر باور ندارند می گرگان را گرفته می آید و برین



خون آلوده آورده و تمام شب همراه پدر گریه و زاری می کردند و وقت صبح یک کرگ  
 باز بیابان گرفته آورده و دندان شکستند و وقت صبح چون بهتر یعقوب علیه الصلوٰۃ  
 والسلام پیر این دیدند بخندیدند و هم گریه و زاری کردند برادران گفتند که ای  
 علیه الصلوٰۃ والسلام گریه کردی و هم خندیدی گفت گریه برای آن میکنم که از این صفت با صلوٰۃ والسلام جدا  
 افتادم و این از این پیوسته است که اگر گریه کنی پیوسته میمانی و اگر خند کنی از پیوسته جدا میمانی و فصل منتهی و  
 و بدرگاه الهی مناجات کرده گفت یا الهی کرگ را بمن گویا کن بحکم الله تعالی  
 بل جلالت آن کرگ ناطق گشت و گویا کرد یا پیغمبر صلی الله علیه و سلم اگر من  
 فرزند تو خورده باشم از آن قوم باشم که با یک نماز شنوند و بر آن نماز خواندن واجب است  
 نماز حاضر نمی شوند پس ای پدر من بشو که کرگ قسم آن خورده و تو شرم نداری باز بهتر  
 یعقوب علیه السلام از کرگ پرسید تو چه درین جنگل آمدی گفت با و شاه کنعان گمان  
 راقب کرده و برادران من نیز در قید رفتند انداز مفارقت ایشان صبر کردن نتوانستم و گفتم  
 که با و شاه مصر خنک است بروم و تلاش بکنم شاید که خلاصی آنجا کرده باشد پس  
 ای پدر من تریابی باید که شب روز در خواندن و در شرف مشغول باشی و نماز پنج وقت ادا کنی

### باب هفتم در شناختن نسب رافضی

بدانکه رسول علیه الصلوٰۃ والسلام فرمود استغرق امتی علی ثلاثه و سبعین فرقة فلما  
 فی السلس الا و احدها قالوا من هم یا رسول الله قال ما انا علیه و اصحابی  
 یعنی قریب است که امت من منتهی شود و فرقه خواهد شد همه تباری هستند مگر یک  
 فرقه اصحاب عرض کردند که یا رسول الله صلعم آن فرقه که است که تباری نیست  
 فرمودند که آن که با و صحابه ابرار طریق هستند و آن طریقه اهل سنت و جماعت است  
 و در قسم آن شهرت رافضی را کافیه گفته باشند رافضی بر همه مسلمانان  
 فرض است در رافضی نیز قبول و در فرقه است بعضی رافضی بهتر می بود  
 الله علیه السلام را خدا می گویند و بعضی رافضی امیر المومنین حضرت علی کرم الله  
 وجهه را پیغمبر گویند و بعضی رافضی حضرت محمد مصطفی علیه السلام را  
 حضرت فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنهما و جملة بی بی بنی را خدا میگویند و بعضی  
 میگویند که سادات هواسه اعمال حسنه در بهشت داخل خواهند شد



و بعضی میگویند هر که سید را از ضامن و خوش کند اطلاق بهشتی است هر که سید  
را تصدیق و انید و در بخاند ادر مطلق دوزخی است پس گمان ایشان این  
است که سید مانند خداست نعوذ بالله منها و بعضی رافضی میگویند که سید از  
امت است و در خاصه آورده است که از روی دین هر که پیروی حضرت  
رسول کریم صلی الله علیه و سلم کند سید است دیگر نیست آن هم رافضی  
است علیهم اللعنة اجمعین دیگر باید دانست که پیروی کسی شایسته عالم باشد  
عابد یا زاهد یا خداترس یا سیرکار و خدمت مرسل کامل کرده باشد و هم در  
اذن پیرو باشد که بے اذن و بے رخصت او جائز نیست و در بدون پیرو  
کامل روانیت و هر که میگوید که سید بے اذن پیرو کامل است اذنی  
رافضی است و در کتب شرع آورده هر که رافضی را جائز و هدایان  
و هدیران لعنت خدای تعالی و رسول علیه الصلوة والسلام و جمله  
آدمیان و فرشتگان باشد و در تفسیر یعقوب جرجانی آورده است که  
که بتیان و پیوران و شیخان و سید و فقیر و غیره که غیب شرع باشند  
آنها را شفاعت رسول علیه الصلوة والسلام نصیب نخواهد شد و محرم  
خواهند ماند و هر که بگوید که سوائے پیراه بخدای تعالی نیست اذنی  
نئے رافضی است چه را که پیروی کنند بیشک بهشتی است و بطرف خداست  
راه است و پیرو گرفتن فرض و واجب و سنت نیست بلکه مستحب است اگر توفیق  
شرع شریف باشد زیرا که حکم خدای تعالی جل جلاله فرض است و امر  
رسول کریم صلی الله علیه و سلم سنت است و گفته جبرائیل علیه السلام  
واجب است و حکم اولیاء مستحب است اگر موافق شریعت ظنی باشد و  
آن طائفه که غیر بستند از آنها و در بودن لازم است تائیدی پاک مذہب باشی  
و از محامد عات و غیبت و حسد و در آنچه غیر شرع است تو به کنی بلکه با غیر  
شرع در رافضی دوستی و مجالست نکنی و آنچه حق و راستی باشد نکند از امت پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم نیست و حال آنکه هر که کلمه طیبه گویند از آل است و آنان که می  
گویند که آل حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم گفته باشی گناه کرده



باشی و بعضی میگویند که مرادیت خدا تعالیٰ حاصلست وجود او در تقاضای باری  
 تعالیٰ هر جا که نظر میکنم خدا تعالیٰ را می بینم و واسل حق شده ایم و خود را با مقصود  
 صلاح و یا شیخ شبلی و یا بایزید بسطامی رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہم نسبت میکنند آن  
 بد بختان علم را و علماء دین متین را دشمن اند بلکه علم را حجاب راه میگویند که از  
 علم ظاهری چه خیر آید و علم آنست که باطن را روشن می افزاید حضرت شیخ  
 شهاب الدین سهروردی فرموده اگر کسی را از بدعتیان بینی که در مہوای پر دیوار  
 دریا بدون کشتی بگذرد و یا در آتش سوزان نرسد پس مشاہد احوال او  
 بکن و اگر موافق شرع شریف باشد او را تعظیم کن و حرمت او نگذار و خدمت  
 بجاء اگر بر تہ پرور ہو اشیطانیت از او بر کنار و دور باش نعوذ باللہ منہ و ہر  
 کہ از کتاب و حدیث مخالف است نزدیک او مردور محاسن او داخل مشورت گمراه  
 نشوی بدانکہ ہر کہ بعد از نماز یا در او ہر روز لا الہ الا اللہ الملک الحق الباقی یغفر  
 یا داو او راستہ چیز کرامت کند اول آنکہ اصلًا دام و انشور آنچہ دام داشته باشد  
 خداوند ذوالجلال از کرم و فضل از گنج بیرنج ادا گردوند و دوم نمایش زوال  
 پذیرد سیوم آنکہ سچ نعتش را در قیامت صاب نکند و نیز بہ تقصیر عبادت  
 عتاب نکرده شود و گیر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ کہ ہر کہ بعد از  
 نماز ظہر صد بار بخواند اللہم صل علی محمد و علی آل محمد و باریک وسلم اینو تعالیٰ  
 بفضل خویش اورا ہر سہ چیز کرامت کند اول غنی گردد و دوم آنکہ او را عذاب  
 گور نباشد سیوم آنکہ در بہشت خواہ رفت ہر کہ بعد از نماز عصر صد بار  
 بخواند استغفر اللہ بلی من کل ذنب و التوب الیہ حق تعالیٰ او را سہ چیز  
 کرامت کند اول آنکہ گناہ یک سال او بیامرزد و دوم روزی او سراح  
 شود سیوم ہر دعا کہ بدرگاہ خدا تعالیٰ کند آن مجیب الدعوات  
 بفضل خویش دعائے استجاب گرداند و گیر ہر کہ بعد از نماز  
 مغرب صد بار لا الہ الا اللہ محمد و رسول اللہ بخواند حق تعالیٰ او را  
 نیز سہ چیز عنایت گرداند اول آنکہ سچ گناہ سوائے کفر و شرک  
 ایمان او را زایل نکند و دوم آنکہ حق تعالیٰ از دے خوشد شود سیوم آنکہ عذاب



گور او را نباشد و هر که بعد از نماز عشاء و کلمه تجید بگوید سبحان الله و الحمد لله  
 اِلَهِ الْاَلاَهِةِ وَاللهُ اَكْبَرُ لَا تَحُولُ وَلَا قُوَّةُ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ خَلَعَ  
 او را سه چیز کرامت کند اول آنکه دو صد پانزده گناه کبیره او عفو کنند و هم آنکه در  
 روز پانصد و یک در احوال نامه او نوشته شود سیوم آنکه دو هزار کوشک  
 در بهشت بدارد و شود ۱۲۰۰۰۰ ————— مفتاح الجنان

## باب ششم در بیان فضیلت بسم الله الرحمن الرحيم

قال ابن عباس رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم ابدان القرآن ان بسم الله الرحمن الرحيم يعني بزرگی قرآن  
 اعوذ بالله گفتن است و کلمه آن بسم الله الرحمن الرحيم و در روایت دیگر آمده که  
 کلمه آن شریف نام خداست تعالی عزوجل گفتن است یعنی بسم الله الرحمن الرحيم و  
 معرفت گفته اند که اعوذ بالله کلمه است که مقرران باو قریب خواهند یافت و خداوندگار  
 باو عظمت بایند و گنهگاران باو پناه جویند و نیکان بر محبت حضرت اله العالمین بایند و  
 باو مواصلت خواهند از برای مثال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از شافرمود و اذفاستعد با الله  
 من الشیطان الرجیم یعنی ای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه که با قرآن  
 قرآن شریف شروع کنی پس پناه جو بکنند که هر یک از شیطان رجیم یعنی رانده بفرس  
 کرده شد عن ابن عباس رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 اذ قال المتعلم بسم الله الرحمن الرحيم كتب الله له براءة من النار و براءة من النار  
 و براءة المتعلم من النار الحديث یعنی هرگاه که کودک را استادش بخواند که  
 بسم الله الرحمن الرحيم و کودک حسب الامر شاد بگوید حق سبحان الله تا سه مرتبه  
 که ای فرشتگان روایت آنرا و می دانم پس اول این کودک را دوم  
 او استاد سیوم والدین کودک را که ایشانرا آتش و دوزخ کاری نیست  
 و آبرو شد و از آتش و دوزخ بیکبار گفتن بسم الله الرحمن الرحيم حضرت  
 ابن عباس و فرشتگان الله تعالی علیه می فرمایند اگر کسی بخواند که از دوزخ  
 فرستند خداوند که موکل بر و از آنست و دوزخ انداخته است باو باید بگوید



تمام و عقیدت ملاکلام بخواند بسم الرحمن الرحیم اللہ تعالیٰ نے جل جلالہ اور  
 بیچ غنایب خواہ کرد بسم اللہ الرحمن الرحیم نوزده حرف  
 است از برکت آن نوزده حرف اللہ تعالیٰ جل جلالہ نوزده دروازہ  
 بے دوزخ مسدود و مسازد و از برکت بسم اللہ الرحمن الرحیم  
 و از فضل و کرم خود در روایت و گیر آید اول چیزیکہ بر آدم علیہ الصلوٰۃ  
 و السلام وارد شد انیت بسم اللہ الرحمن الرحیم و نامہای زمین و  
 آسمان و اہل آن بود و بندہ نیک بخت از برکت این اسم اعظم و مکرم  
 از پل صراط سلامت خواہند گذشت و جابرین عبد اللہ رضی اللہ تعالیٰ  
 عنہ میفرماید کہ چون بسم اللہ الرحمن الرحیم بر آدم علیہ الصلوٰۃ و السلام  
 وارد شد اہل آسمان شد و با و مخالف ساکن گشت و دریا نامہای آن شدند  
 و بہایم یعنی چارہ پایان فرمان بردار گشتند و خدا سے تعالیٰ جل جلالہ لبوگند  
 یا و فرمود کہ بخت و جلال من در ہر چارہی کہ اخلاص را یار کند و بصدق  
 دل بسم اللہ الرحمن الرحیم بر زبان آرد و در بہشت داخل شود و در حدیث  
 واردست کہ ہر یک چیز را یک سر است و سر قرآن بسم اللہ الرحمن الرحیم  
 است و سر آسمان کو اکب است و زمین بہشت خور است و زمین  
 سر و از لایک حضرت جبرائیل علیہ السلام و زمین جمیع پیغمبران حضرت ماجہ مصطفیٰ  
 صلی اللہ علیہ وسلم و زمین و سر و از یوم تا یوم جمع و زمین و سر و از شبہا شب قدر  
 و زمین و سر و از ماہ ماہ رمضان المبارک و زمین و سر و از کعبہ  
 و زمین و سر و از کتاب ہائے قرآن شریف است و زمین قرآن شریف بسم الرحمن  
 الرحیم و ایضا در حدیث شریف کل امر ذی مال لیسہ یبذل بہ لیسہ اللہ فہو بقر

### باب نہم در بیان فضیلت قرآن شریف

روزے حضرت رسول کریم علیہ الصلوٰۃ و السلام چنانکہ کفار و مشرکین و کفار  
 و ہزارہ رسیدہ کودکی خود و سال از لشکر کفار پیش رو شدہ شمشیر در دست  
 گرفتہ جنگ با صیباہ کردن گرفت حضرت محمد رسول کریم صلی اللہ  
 علیہ وسلم مجروح دین آن کودکی بدگاہ آہی مناجات



کردند که یا آلهی تو قادری بر همه چیز خواهی میکنی لیکن میخواهم که این کودک  
 را هدایت کنی که مسلمان شود الله تعالی از فضل و کرم خود مناجات -  
 حبیب خود را استجاب کرد و آن کودک را هدایت شد یکبارگی در آمد -  
 کودک بخد مت شریف پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام  
 آمده عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم من مسلمان کے شوم  
 آن حضرت صلی الله علیه وسلم از زبان درفشان فرمود لا اله الا الله  
 محمد رسول الله پس آن کودک بشفای ایمان مشرف شد و باسلام  
 پیوست رسول کریم علیه الصلوة والسلام اسب عربی یعنی خاصه برائے  
 سواری عنایت فرمودند پیشتر و شکر گردیدہ چون ساعتی گذشت آن کودک  
 گریستن گرفت حضرت رسالت پناہ علیه الصلوة والسلام فرمودند کہ بفرمودار  
 چیز گریه میکنی عرض کرد کہ یا رسول الله صلی الله علیه وسلم والدہ من در کفر  
 است اگر او ہم ایمان آورد بہتر است تا در دوزخ نرود حضرت رسالت پناہ  
 علیه الصلوة والسلام فرمودند برو والدہ خود را بگو کہ مسلمان شود تا در دوزخ نرود  
 مادر او گفت تو بخد مت سرور عالم برو و بگو کہ من ایمان آرم بیک شرط کہ ذات  
 مبارک از زوال ایمان من ضامن شود پس آن کودک والدہ خود را ہمراہ گرفته  
 در خدمت رسول کریم صلی الله علیه وسلم حاضر شدہ عرض کرد کہ مادر من  
 ہمین طور میگوید پس رسول کریم علیه الصلوة والسلام بگاہ انزال مناجات  
 کردند کہ یا آلهی این زن چنین مےگوید حکم آید کہ یا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم  
 این ضعیفہ را بگو کہ یک ملک مرتبہ درود شریف بخواند ایمان او راجع تعالی  
 از زوال نگہدار و چون حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم آن  
 ضعیفہ را این جواب دادند آن زن عرض کرد کہ یا رسول الله -  
 صلی الله علیه وسلم شما از عمر من ضامن شوید کہ تمام عمر  
 درود شریف نگذارم و بے درود شریف نمیرم و در میصورت سرور  
 عالم علیه الصلوة والسلام خاموش شدند و بعد از سلسلے فرمودند کہ  
 اے ضعیفہ اختیار عمر مر خداے معز و جل راست میکن من باز بدرگاہ



رب العزت مناجات میکنم تا چه حکم صادر شود حضرت رسول کریم صلی الله  
 علیه وسلم بدرگاه رب العزت خداوند بے نیاز مناجات کردند که یا الهی تو دانا  
 تری که آنچه این ضعیفه میگوید بر تو هویدا است باز درین اثنا حکم آمد که هزار  
 مرتبه درود شریف بخواند الغرض که آن ضعیفه قبول کرد و گفت که یا حبیب  
 خدا صلی الله علیه وسلم مطلب همین بود و گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ**  
 هر دو پسر و مادر و برادر و عیال و اب مبارک شرف باسلام شدند سبحان الله و  
 خدا بر عمر خود یک ساعت اعتماد نداشتند و ای غافل اعتماد بر خود چنان داری که گویا  
 سوت و حیات در اختیار خود داری بمیت آن کسکه او باش عدم آخرش فناءست  
 برستیش گمان ثبات و بقا خطاست و نمیدانی که طرفه العین انقلاب زمانه  
 قدرت آن قادر ذوالجلال اسهل و آسان است طرفه العین جهان برهم زننده  
 کس نمی آرد که آنجا دم زند و درود معظم مکرم اینست **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**أَتَقْبِلُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ مَلَاةَ دَائِمَتِي سَلَامًا مَامًا**  
 و اگر درود ثانی بخواند یکبار ثواب پنجاه سال عبادت یا بدو آن انیت  
**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَابِقَ كَوْنِهِ وَآخِرَ ظَهْرِهِ وَرَحْمَتِكَ لِلْعَالَمِينَ وَجُودِكَ**  
**وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ** که این درود بخواند ثواب آن تمام آفرینش پروردگار و  
 جمیع پیغمبران علیهم السلام و جمیع فرشتگان و بندگان را رسد و درود معظم  
 و مکرم اینست **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مَعْدَنَ الْجُودِ وَكَثْرَ الْكَرَمِ وَصَلِّ عَلَى**  
**تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَيْهِ وَصَلِّ عَلَيْهِ** و هر که درود معظم و مکرم را در شب یا در روز بخواند  
 فردا بر وز قیامت حق سبحانه تعالی آن بنده را بحضور خود بگوید که آئنده من هر چه میخواهی  
 از من بخواه قبول میکنم اگر تو گویی تمام است حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بلکه است جمیع  
 پیغمبران علیهم الصلوة و السلام را به بخشش و اگر گویی عذاب از کفاریم بریم درود معظم و مکرم اینست  
**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مَعْدَنَ الْجُودِ وَكَثْرَ الْكَرَمِ وَصَلِّ عَلَى**  
**تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَآلِهِ وَصَلِّ عَلَيْهِ وَصَلِّ عَلَيْهِ** و این درود معظم و مکرم مبین فضیلت دارد که روز کافری در  
 خدمت شریف رسول کریم صلی الله علیه وسلم فائده عرفش کرد که یا رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم من مسلمان یشوم بشر طایفه درود معظم ترا درود نما که ثواب



آن افق عرش تا تحت کافا و می گردد که مستحق آن ثواب قاریش باشد بر آن دور  
 من بفسه مانا بخواندن آن شغل شوم رسول کریم علیه الصلوة والسلام از  
 بصر خواندن این درود شریف غایت فرمودند گفتند که انشاء الله تعالی از خواندن  
 یکبار تر این پروردگار بهین قدر ثواب غایت خواهد کرد درود معظم و مکرم این است  
 بسم الله الرحمن الرحيم - اللهم صل على محمد الذي ثواب الاتكلم على الحشا  
 مثل ما يد وغنبر على اله واهلها به وبارك وسلم ویکم آنکه اگر کسی تنگ و دنیا باشد و  
 احوال پریشان در دنیا داشته این اسم را و طیفه سازد و نماز فریضه گذارد  
 و بعد پانزده مرتبه این را بخواند علی الدوام بحکم ایزد لا یرال جل جلاله اصدار و  
 اشتیاج نه بیند و هرگز محتاج نشود و روزی او فسخ گردد و هر جا که رود  
 نعظیم و حرمت یابد اسم اعظم امینت بیدانک لا اله الا انت یا رب  
 کل شی و رامت و رحمت یا رحیم الراحیم رفع جلاله -

### باب پنجم در بیان عید فطر و عید الضحی

روایت است عید فطر روز اول یعنی غره ماه شوال است عید الضحی روز دهم ماه ذی  
 الحجه است و اصل هر دو عید زیجا گرفته آید. سوالی اصل هر دو عید از  
 یک اصل صورت امکان ندارد جواب **اب** هر دو عید از وقت برآمدن  
 ارواح آدم علیه الصلوة والسلام به قالب شریف است و آن روز  
 مبارک در قالب شریف بحکم ایزد تعالی و آمده غره شهر  
 شوال بود پس حق تعالی ملائک را فرمود تا طبقه های بهشتی خوشبودار  
 بر سر مبارک حضرت آدم علیه الصلوة والسلام نثار کنند آن روز عید  
 فطر مقرر گردید و آن روز که حواری النبی تعالی غنبر ز پهلوی چپ و بر  
 آدم علیه الصلوة والسلام بوجود آمده خدا لا یرال ارشاد فرمود طبقه های  
 بهشتی خوشبودار نثار کنند آن روز در قبرانی یعنی عید الضحی مقرر شد  
 و از این یوم بر جمیع مسلمانان عید الضحی مشخص شد بدان که وجود حضرت  
 آدم علیه الصلوة والسلام را از چینه جا خاکست برآورده و مرکب ساخته



و بدین تفصیل آنست که سر مبارک از خاک بیت المقدس و سرنگان  
مبارک از کوه ثور و دل مبارک از عراق و دست راست از خاک عرب و دست  
چپ از خاک هند و پاهای از خاک فارس و ستش از زمین هر سه بدانکه چارگرمی  
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بر خواص و عموم یابوداشتن فرقی است  
بدان تفصیل حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ابن عبد الله ابن عبد المطلب  
ابن هاشم ابن اسلاف بدانکه عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ  
النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ ثَلَاثَةً وَثْنِينَ أَرْبَعِينَ قَبْلَ النَّبُوَّةِ وَ ثَلَاثَةً عَشَرَ  
فِي الْمَلِكَةِ وَ عَشَرَ فِي الْمَدِينَةِ ط \*

## در بیان شناخت گوشت حلال و حرام

بدانکه شناخت گوشت بدین وجه گفته اند که گوشت حرام خون تیره و شرخ و  
بد رنگ بر آید زیرا که از چهار پایه مرده اندک خون میشود و اگر در شب  
تاریک خون او دریافت نشود یا رجه از گوشت او بگیرد و بر هم کباب بپزد  
نقد اگر کف کند که بود فام تیره شود حرام شود اگر بر هم روشنائی کف در حلال بود بدین  
روایت این است که آب بچو شانند و آن گوشت را در آن آب جوش بدهند و آن  
آب جوشان اندازد و اگر زیر آب رود حرام باشد و اگر بر آب ایستاده باشد یعنی بر  
آب شنا باشد حلال روایت است که روزی پیغمبر خدا الزمان علیه افضل الصلوة و السلام  
طرف صحرای بطریق سیر میفرموده فرشتگان یکم از میان به صورت اطفال خود سال  
گشته دامن آن حضرت صلی الله علیه و سلم گرفته و گفتند که ما را بجز بدید پیغمبر خدا  
علیه و سلم چندانکه کلاش بوز کرد و متعجب میشدند آن کو و گان دامن  
حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام حکم گرفتند و از دست نگذاشتند  
رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرمودند که ما را در ازار هر چه و بپندرد و بشوید  
بجز دست آری پس آن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة و السلام را



آن کودکان در بازار بودند و آنوقت امیرالمومنین عمر خطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
 بہم در بازار بودند پرسیدند کہ ای کودکان شمارا چہ درکار است کہ دامن پیغمبر  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام گرفتہ اند کودکان گفتند کہ در راہ خداے تعالیٰ از پیغمبر  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام جوز طلبیدہ ایم ہر چند تلاش کردند بہم نرسد نہ قیمت  
 و نہ جوز ناچار گفتند کہ ما را در بازار بفروشید تا بشما جوز بدست آید اکنون پیغمبر  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام را سے فروشیم حضرت عمر خطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمودند  
 بچند می فروشد گفتند بہر چہ تو بدی امیرالمومنین حضرت عمر خطاب رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ فرمود کہ بیست جوز میدہم اگر مرضی شما باشد بگیرد کودکان  
 خوشوقتی تمام قبول کردند رسول کریم علیہ الصلوٰۃ والسلام را بہ بیست جوم  
 فروختند و در شمس الحال میگویند کہ در آنوقت چہار صد و رم را یک دینار  
 گفتند سے حضرت فرمود مرا بہ بیست جوز میفروشند و زمین سخن اشارہ  
 بآنکہ برادران قدح حسن یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام را اگر بدانستند سے  
 ہرگز بایں کم بجائے فروختند سے و اشارت بآنست کہ در آن روز پیغمبر  
 علیہ الصلوٰۃ والسلام را در خاطر گذشتہ بود کہ یوسف علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 برادران چہ ارزان فروختند پس ازین سخن بدرگاہ حق تعالیٰ جل جلالہ  
 غیرت رفت ازین سبب بہ بیست جوز فروختہ شدند پس ای  
 مومن اہل معرفت از خوف خداے تعالیٰ یک قدم در دنیا براہ مخالف  
 نہنند و برضاے خود رضاے ایزدی را مقدم دارند راویان اضرار  
 چنین روایت کردہ اند کہ روزے پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 جفتہ بودند و حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ نزد سینہ مبارک  
 نشستہ بودند و از کمال محبت ریش مبارک خواجہ کونین علیہ الصلوٰۃ  
 والسلام سے پوشیدند و میگرفتند چون اشک مبارک حضرت  
 امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ بر رخسارہ مبارک حضرت  
 رسول کریم علیہ الصلوٰۃ والسلام افتاد و بیدار گشتند برخواستند و از  
 درگاہ رب العزت و ثنا خواستند درین اثنا وحی علیہ الصلوٰۃ والسلام در رسید کہ گفت



حبیب خدا علیک الصلوٰۃ والسلام از امام رضی اللہ تعالیٰ عنہ پرسید کہ اے فرزند  
 و بلند موجب گریستن چیست پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم از امام حسن رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہ پرسید کہ اے قرہ العین کہ ریش مرا از برائے چه می پوشد  
 و چرا گریه میکردی حضرت امام حسن رضی اللہ تعالیٰ عنہ جواب دادند کہ اے  
 جد من سبب پوشیدن ریش مبارک شما آن است کہ از دیدار نور ایشان  
 تمام موی خجسته و نور گرفته و کوالیف چارده طبق معلوم میشد ازین جهت ریش  
 مبارک شما پوشیدم و موجب گریه آن است کہ از زبان درفشان قلم  
 خود یعنی فاطمہ الزہرا رضی اللہ تعالیٰ عنہا کوالیف پنج بندہ شنیده بودم و آن  
 بندہ را مہر و زیاد آوردم کہ کاشکے مادر آنبارا نزد اوست کہ از دیدار مبارک  
 ایشان محروم مانند از آن گریان شدم و افسوس خوردم یا رسول اللہ صلی  
 اللہ علیہ وسلم حقیقت آن بندہ را اظهار کنیہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 خمسة لقرسم یوم یوم القيمة الاولی من ظال شاربیۃ منع اللہ تکل لسانہ  
 عن کلمۃ الشہادت عند النزاع والتانی من جلس باهل البدعة لعنة اللہ والمثلثة و  
 الانبیاء والثالث عقوب الوالدین لایرے ریح الجنة والرابع من نام قبل العشاء  
 منع اللہ تکل لسانہ من کلمۃ الشہادة عند الموت والخامس من  
 لم یزک عن امواله لا یخفف عنہ عذاب القبر الی یوم القيمة  
 فرمود رسول کریم علیہ الصلوٰۃ والسلام پنج کس اند کہ نہ بتدریجے مراد و رزقیات  
 اول کے کہ بر وقت خود را در ازوار و کہ بوقت خوردن طعام یا آشامیدن  
 آب در دہن با طعام و آب مخلوط شوند و چنان عذاب خواہ شد کہ  
 خوردہ بخش العین مثل سگ و خوک و غیرہ سزاوار آنست گویا کہ  
 ہفتاد ہزار پیغمبران از آن بندہ ہزار شدند و در قبر عذاب ہمیشہ خواہد ماند  
 و زبان او از خواندن کلمہ طیب وقت نزاع بندہ شود و دوم کے کہ باہل بدعت  
 نشیند و صحبت ایشان اختیار کند لعنت کردہ شود از خداے تعالیٰ و از جملہ  
 ملائکان و فرشتگان و پیغمبران سیوم کے کہ از یاد و پروردگار  
 باشت بوسے بہشت نخواہد یافت و نسا و روزہ و سخاوت



بیج قبول نخواهد شد چهارم کسی که قبل از نماز عشاء خواب کند آن  
 نیز در قضا بجلال زبان او را از خواندن کلمه شهادت وقت مردن بند کند و نجم  
 کسی که زکوة اموال خود ندهد او را نیز همین قدر عذاب خواهد شد و عذاب  
 قبر او تا روز قیامت بدستور خواهد ماند پس ای مومن باید که بنماز و روزه معتد  
 باشی تا از تقاضای این دو و اجمال و ویدار شریف حضرت رسول کریم صلی الله  
 علیه و سلم عزم و پایوس نمائی \*

### در فضیلت قرأت کلمه طیب

قال رسول الله عليه وسلم من قال لا اله الا الله محمد رسول الله دخل الجنة  
 بلا حساب یعنی هر که از امت من بصدق دل بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله  
 داخل بهشت خواهد شد بغیر حساب و دیگر در خبر است وقتی که تبه بگوید لا اله الا الله  
 محمد رسول الله در دولت ربانی به کثاده گرد پس حکم خداوند تعالی این فرشتگان را  
 که میناچه گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله در دوازده مائے دولت کثاده کنید تا هر روز از کلمه  
 نواید به بهشت رود و بعضی گویند از گفتن لا اله الا الله در دوازده مائے بهشت منتج  
 و از گفتن محمد رسول الله در دوازده مائے و درخ تبه شوند پس ای مومن هرگاه که کلمه طیب  
 یکبار بخواند چنین فضیلت دارد پس چنانچه نقل می شود و آن کس که بعد از نماز فجر  
 یکبار بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله آن یک فرشتگان در آسمان برند و از فضیلت آن  
 کلمه چنان نور می تابد که تمام آسمان پر نور شود و فرشتگان آسمان را در  
 مناجات کتد که یا الهی آسمان پر نور گردید ما یان کجا رویم حکم  
 شود که آن نور با آسمان دو نیم بند پس در آنجا نیز همچنان از نور پر  
 شود و فرشتگان عرض کتد که یا الهی آسمان دو نیم هم از نور پر شده  
 ما کجا رویم پس حکم شود که آن نور با آسمان سیوم برید پس بان -  
 آسمان برند و هم از نور پر شود و این تقیاس همه آسمان از عرضش  
 تا کرسی از نور پر شوند باز حکم شود که این نور را از بهنجایر و در سینه آن شخص اندازند  
 پس ای مومن ترا لازم است که از ذکر شهادت بسبب بر بندگی و غافل مباشی که از  
 جمیع اذکار افضل است و خوانند و ذکر کتد کلمه شهادت از دنیا ایسان -



بسلامتی خوابد برو بخت و فتنه و دیگر روز خیر است که روزی شخصی بخدمت حضرت  
 محمد مصطفیٰ علیه الصلوة والسلام آمد و سوال کرد و گفت یا رسول الله علیک  
 الصلوة والسلام چنان در روزی بفرما که از یکبار خواندن آن ثواب آن بعدستان  
 آسمان مرا حاصل شود پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود که ایمان دو  
 شلغ وار دیکے خور و دو دم بزرگ خور و این است که نفس و خوار از راه پاک  
 کنی و کلان آن است که بعد از نماز فجر یکبار بگویی لا اله الا الله محمد -  
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رَسُوْلِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رَسُوْلِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رَسُوْلِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رَسُوْلِكَ  
 شخص سوال کرد که یا رسول الله علیک الصلوة والسلام من ضعیفم و قوت ندارم  
 که نفس و خوار از راه پاک کنم حضرت رسول کریم صلی الله علیه و آله فرمودند که کلوغ  
 بلای استیجا بهت نماز یان در مسجد بیار گفت این هم نتوانم باز فرمودند که پیراغ  
 در مسجد روشن کن گفت اینقدر توفیق ندارم پس آخر همین فرمودند که کلمه بخوان  
 لا اله الا الله محمد رسول الله هرگاه آن ضعیف خاطر خور و تسکین فرموده

همیشه بذكر کلمه طیب در گرفت چون فوت شد از دنیا ایسان

بسلامتی برو بخت و کدر به جل جلاله محمد که از صدق

دل بذكر کلمه طیب مشغول شود ان شاء الله تعالی

ایمان خوابد رفت و داخل جنت

خوابد شد چرا که رسول کریم

صلی الله علیه وسلم

فرمود

تمت نام شمس کتاب دلیل احسان



# شرح احسنامہ

اب صدق دل سے منوں اللہ کی باتیں تم سنو  
 مانو تم اس کے امر کو باز آؤ اس کی نصی سے  
 جو امر حق لاٹے بجادرتے ہے حق سے سدا  
 جو امر کھافل ہے اور نبی میں شافل ہے  
 دنیا کو فانی جان لو مرنے کو برحق ٹھان لو  
 یار و عزیز و دوست و دنیا میں ہرگز مت پہنسو  
 آدم کہان حوا کہان مریم کہان عیسیٰ کہان  
 چلنا یہاں سے ایک دن آئے نہ کام اعمال بن  
 ایک نہ ایسا ہو دیگا جو قبر میں تو سودیگا  
 چلنا دہان لاچار ہی جسجائے کوئی یار ہے  
 مت کر بہر ساز و رکاست دل دکھا کے کا  
 دُراس گٹھری سے جان من چھوڑین تجھے کرکرفن  
 مشکیر آونگے جب پوچھینگے تیرا کون رب  
 روز قیامت آو جب خلقت اٹھے قبر سے سب  
 نیکی بدی تو لیں دہان نامہ سبھی کہیں دہان  
 بہانی کو بہانی چھوڑے بیٹے کو مانی چھوڑے  
 بیٹا نہ پوچھے باپ کو جب دیکھے اس کے باپ کو  
 آدم سے عیسیٰ بنی نفسی پکارین دہان سبھی  
 کوئی نہ کام آئے دہان اعمال بن ایسوں مان

اللہ کو حاضر تم گنومت بہو لو اس کو ایک دم  
 جسے کیا سب خلق کو ایک کن سے موجود از ہم  
 کرتا ہے قرض او اجنت ملے اس کو ارم  
 در و درخ اسفل ہے جتنا بصدور و دالم  
 یہ بات حق سے مان لو جانو اسے فرض اتہم  
 دل اس کی الفت میں نہ دو مسک ہار تم اپنی ہم  
 مارون اور موسیٰ کہان اسبا نکا ہی تیکو ہم  
 چلنے کا دن آو ہر گن عدیسیہ دم نہادہ نہ کم  
 شرم گناہ سے رو دیگا مولے کچھ گادمان شرم  
 یا مور ہے یا مار ہے یا خاک ہے یا خون بہم  
 کریا داند ہیرا گور کا جھے دہان تھو سو قدم  
 اولے پہرین سب سے وزن مانی میں کہے منعہم  
 چاروں طرف سے از غضب پھر خاک ہوو تجھ غم  
 قاضی تو ہو اس روز رب جا کر سب پر حکم  
 جب دست پا بولیں دہان جاتا ہے سارا بہر م  
 خاوند لو گائی چھوڑے ایسی پر کہہ بل بہم  
 سب یار ہوں اپنے آپ کو ساتھی نہ ہو جز ایوم  
 بولیں دہان اک امی احمد بنی صاحب ششم  
 یا مصطفیٰ ہو دین شفیع یا مجتبیٰ مولے از کرم